



فصلنامه فرهنگی هنری "نامه هامون"

تربیون جامعه فرهنگی هنری جنوب ایران

سال دوم، شماره پنج، زمستان ۱۳۹۸

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: اسماعیل حسام مقدم

سردبیر: مهدیه امیری

شماره مجوز: ۸۱۷۸۰ - ۱۳۹۷/۲/۳

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

طراح هنری: کانون تبلیغات هامون نو

نشانی: استان بوشهر، شهرستان دشتستان، شهر برازجان،

خیابان جمهوری اسلامی، کوچه ۱۷، پلاک ۲۴

کد پستی: ۷۵۶۱۷۳۵۱۶۵

صندوق پستی: ۷۵۶۱۶۱۶۷

تلفن: ۰۹۳۳۵۷۵۱۷۱۷

فکس: ۰۷۷۳۳۳۳۷۹۳۷

www.hamooniran.ir

@hamooniran

فهرست

- ۳ . هویت گرایی مدنی؛ در مواجهه با نهادسازی مدنی . اسماعیل حسام مقدم
- ۷ . پیشروی آرام زنان . مهدیه امیری
- ۱۶ . مساله نه اقتصاد، بلکه سیاست است . مصطفی مهرآیین
- ۲۱ . شیشه و سنگ؛ در نسبت توسعه و آزادی در ایران . سیدرضا شاکری
- ۴۲ . طرح گفتگوی ملی خانواده . سیامک زندرضوی
- ۵۳ . ما، جهان امروز و بحران معنا . متن سخنرانی سوسن شریعتی
- ۵۸ . غسل ها در جامعه مدنی ایران . احمد بخارایی
- ۷۱ . از جامعه شناسی تفسیری چقدر می دانیم؟ . بی تا مدنی
- ۷۹ . استقلال روزنامه نگاری . نوام چامسکی . ترجمه مازیار زالی تروجنی
- ۸۵ . پاندورا مقصر است یا حوا؟! شاید هم... . علی اکبر حق پرست
- ۹۳ . صادق هدایت، عشق و هبوط . علی آتشی
- ۹۷ . توسعه پایدار و زنان توان یاب . ایرن واعظ زاده

هویت گرایی مدنی؛ در مواجهه با نهادسازی مدنی

اسماعیل حسام مقدم؛ مدیرمسئول

یک راه اندازی و ساختن یک فعالیت و کنشگری مدنی همواره نیازمند وجود مساله یا بحرانی در روند طبیعی جامعه بوده است. فرآیند طبیعی و نظم اجتماعی، این ضرورت را شکل می دهند تا ساز و کارهایی اجتماعی و مدنی برای حفظ و انسجام این نظم به وجود آید و هرگونه نابهنجاری در این روند را به هنجار نماید. امیل دورکیم؛ جامعه شناس فرانسوی به همبستگی اجتماعی اشاره می کند و این همبستگی را ناشی از موجود بودن قراردادهای اجتماعی و مدنی بین افراد یک جامعه و رعایت آن به مثابه یک اخلاق صنفی و هویتی در بین گروه ها و ساختارهای اجتماعی می داند. هرچه جوامع به جامعه مدرن و متجدد نزدیکتر شده

اند، به همان میزان نیز این همبستگی اجتماعی پیچیده تر و آسیب پذیرتر گردیده است، لذا در جهان معاصر که جهانی با هویت های متنوع و متنوع شده، دیگر به راحتی و ساده انگاری نمی توان نهادهای مدنی و اجتماعی تولید کرد و ساخت. جامعه ای که به دنبال نهادسازی مدنی توسط شهروندان هست، باید این ضرورت اجتماعی و مدنی را درک و فهم نموده باشد که این نهادها چگونه می توانند هویت خودشان را در جامعه تعریف نمایند و جایگاهی اجتماعی برای خود دست و پا کنند. بی شک اگر نهادهای مدنی بدون توجه به ضرورت های اجتماعی و مدنی مانند قارچ از زمین برویند و بخواهند در بستر جامعه مدنی به کنش و فعالیت بپردازند؛ پیش و بیش از آنکه به همبستگی و انسجام اجتماعی کمک نمایند، این نظم و انسجام را مختل می نمایند و چه بسا جامعه را به ورطه رکود و ازهم پاشیدگی قرار می دهند. همان گونه که دورکیم و دیگر کارکردگرایان به این نکته توجه دارند که هر کنش اجتماعی باید به سمت ابقای جامعه هدف گذاری شود، لذا در مسیر همبستگی اجتماعی، ضروری می نماید که به جای توجه صرف و محض بر روی کمیت گرایی و نهادسازی مفرط در حوزه تشکلهای غیردولتی، به این نکته توجه شود که شهروندان در مسیری قرار بگیرند تا هویتی مدنی در آنان برساخته گردد. توجه به این نکته در زمانه ای که دولت ایران؛ یکی از برنامه های خاص خود را در گسترش و توسعه نهادهای مدنی و تشکلهای غیردولتی نهاد، بسیار حائز اهمیت هست. نویسنده با توجه به اینکه خود به عنوان یک فعال مدنی در تشکل های غیردولتی همواره حضور فعالانه ای داشته، بر این نکته جامعه شناسانه تاکید می نماید که بی توجهی به هویت سازی گفتمان مدنی در بین شهروندان، می تواند پاشنه آشیل این برنامه کلان در نهادسازی مدنی بشود. به زعم نویسنده، دولت به جای اینکه در تلاش برای نهادسازی و تشکیل سازمان

های مردم نهاد باشد، سعی و کوشش خود را به سمت تحقق بخشیدن مفاد «منشور حقوق شهروندی» کند که این منشور می تواند به مثابه قراردادی مدنی و پیشرو برای جامعه امروز ایران به شمار رود.

دو، «منشور حقوق شهروندی» ملاحظاتی دارد که می تواند هویت های متعدد و متنوعی را در درون جامعه مدنی و در کنار همدیگر قرار دهد و قراردادی اجتماعی گردد که تفکر اعتدال گرایانه را در جامعه نمایندگی کند. به زعم مانوئل کاستلز؛ نویسنده سه گانه «عصر اطلاعات»، هویت را سرچشمه ای برای معنا بخشیدن به تجربه های مدنی و اجتماعی مردم و شهروندان می داند. از همین رو می توان از «منشور حقوق شهروندی» به عنوان یکی از منابع معنابخش کنشگری های مدنی در جامعه ایران نام برد. جامعه مدنی امروز ایران از فقدان گفتمان هویت مدنی رنج می برد، به عبارت دیگر فعالیت های مدنی در اغلب موارد دارای یک یا چند معنای هویت بخش اجتماعی نیستند، بلکه صرفن کنش های بدون ارتباط و انسجامی هستند که حالتی تکینه و جزیره ای دارند. این کنش ها در جزایر مختص خود و بدون ارتباط ارگانیک و انداموار با دیگر کنش های مدنی انجام می گیرند و از همین رو نیز هیچ انباشت تجربه مدنی را برای جامعه و افراد به ارمغان نمی آورد؛ این همان فضای اجتماعی هست که به زعم محمدعلی همایون کاتوزیان؛ «جامعه کوتاه مدت» نامیده شد. با این تحلیل، نویسنده معتقد است که باید به جای نهادسازی مفرط اجتماعی که هیچ تعریف مشخصی برای آن وجود ندارد و همچنین هیچ تعریف خاصی از نوع ارتباطی که با دیگر نهادهای مدنی می تواند شکل دهد، موجود نیست، باید به سمت شکل دادن به اخلاقی مدنی بر اساس «منشور حقوق شهروندی» در جامعه مدنی حرکت نماییم تا از درون این بسترسازی اجتماعی

بتوانیم به هویتی گفتمانی در نیروهای اجتماعی و مدنی برسیم که جامعه را به منبعی معنابخش برای هویت های گوناگون و متعدد مبدل سازند. از همین رو مرجع هویت بخش در این جانه دولت یا حاکمیت سیاسی، بلکه جامعه و نظم اجتماعی خواهد شد .

سه. ورود به این وضعیت که نهاد مشروعیت بخش به گفتمان های هویتی، جامعه شود، باعث خواهد شد تا تشکل های غیردولتی یا همان سازمان های مردم نهاد، مشروعیت خودشان را نه از دولت که از مردم و جامعه کسب نمایند. سمن ها برای اینکه به این سطح از مشروعیت و مقبولیت در سطح جامعه دست یابند باید به این نکته توجه نمایند که به سمت معانی هویت بخش مدنی باید حرکت نمایند و در این مسیر بتوانند به گفت و گوی مدنی با قراردادهای اجتماعی مسلط بر جامعه برسند تا از این طریق، گفتمانی هویت بخش را در این گفت و گو و دیالوگ مدنی برای خود تعریف نمایند.

به جای تلاش در هویت بخشی دولتی به کنشگری های مدنی شهروندان (مثلا اینکه هر فعالیت داوطلبانه و مدنی شهروندان باید دارای مجوز از دولت باشد)، تلاش خود را در این زمینه هدایت نمایند تا مفاد «منشور حقوق شهروندی» در جامعه نضج یابد تا از این طریق به برساختن گفتمان های هویتی کنشگران مدنی کمک نموده باشد. به زعم نویسندگان مسأله بنیادی در جریان نهادهای غیردولتی و سازمانهای مردم نهاد؛ همین سردرگمی نوع مسئولیت و چگونگی انجام وظایف مدنی هست که فعالان این حوزه را بعد از چند صباحی به انفعال و رخوت می کشاند.

پیشروی آرام زنان

مهدیه امیری؛ سردبیر

یک- پیشروی آرام زنان در مشارکت اجتماعی آصف بیات در کتاب خود تحت عنوان «زندگی همچون سیاست» ایده‌ی «ناجنبش» و «پیشروی آرام» را مطرح و به این مساله اشاره می‌کند که «پیشروی آرام؛ پیشرفت خاموش، طولانی اما فراگیر مردم عادی به سوی مالکان، قدرتمندان یا حوزه عمومی برای بقا یا بهتر شدن زندگی شان است. پیشروی آرام نمی‌تواند به خودی خود «جنبش اجتماعی» تلقی شود، اما این ناجنبش‌ها می‌تواند تاثیراتی آرام بر زندگی روزمره مردم داشته باشد. بر اساس این ایده، کنشگری محدود زنان، همان «ناجنبش»‌هایی هستند که با

خود "پیشروی آرام" را به همراه دارند و تاثیرات آن را می توان در طی سالیان متمادی دید. در منطقه جنوب ایران نیز این ناجنبش های محدود زنان در حال شکل گیری است و امید می رود این نوع کنشگری آرام و تدریجی در آینده مسیری را باز کند که در آن زنان جنوب به راحتی بتوانند در عرصه عمومی گام نهند و آزادانه به کنش بپردازند.

جدای از فعالیت های مقطعی؛ زنان در استان بوشهر در مقایسه با مردان از نظر هویتی دارای مشکلات زیادی هستند و عمدتاً منابع هویتی زنان تحت الشعاع جنسیت یا خاستگاه های اجتماعی و طبقاتی مردان قرار دارد. برخی زنان در استان بوشهر با حضور در فعالیت هایی که خوانشی محفلی-مذهبی دارد سعی در معنا بخشیدن به هویت خویش دارند و این مساله موجب کم شدن میدان تعاملات زنان و محصور ماندن آنان در چارچوب نقش های پیشامدرن و یا شبه مدرن محوله به آنها شده است. از جمله مواردی که باعث تشدید عدم مشارکت های نهادی و انجمنی در زنان استان بوشهر می شود را می توان به ۱- میزان منابع در دسترس زنان، ۲- گستره ی روابط اجتماعی، ۳- سطح و میزان اثربخشی اجتماعی و ۴- میزان اعتماد اجتماعی زنان اشاره کرد.

در استان بوشهر میزان منابع در دسترس زنان جهت مشارکت های اجتماعی بسیار محدود می باشد. چرا که امکانات مادی، مهارت های اجتماعی و میزان حمایت های اجتماعی از زنان در این استان بسیار ناچیز است و به زنان به طور خاص آموزش ها و مهارت های اجتماعی جهت فعالیت در عرصه عمومی

داده نشده است.

گستره روابط اجتماعی نیز که شامل روابط رسمی و غیررسمی هست نیز تنها به روابط غیررسمی و دوستانه و خانوادگی محدود شده و روابط رسمی که مستلزم حضور و فعالیت و کنش زنان در اجتماع می باشد، نادیده گرفته شده است. سطح و میزان اثربخشی اجتماعی که شامل باور به اثربخشی حضور و مشارکت در عرصه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است به دلیل عدم باور و پذیرش هویت مستقل در برخی زنان استان بوشهر در سطح بسیار پایینی قرار دارد و تجربه زنان جهت مشارکت اجتماعی و مدنی که به صورت عملی در آمده باشد، بسیار محدود و ناچیز است. سطح و میزان اعتماد اجتماعی زنان که شامل اعتماد شخصی و اعتماد رسمی هست نیز بارور نگردیده است.

امیل دورکیم؛ "پیوندها و مناسبات اجتماعی را به مثابه ی رشته هایی تلقی می نمود که بر بنیان آن، جامعه ساخته و همبسته می گردد. به زعم دورکیم، در جوامع مدرن، تقسیم کار اجتماعی و گروه بندی های اجتماعی و نهادهای حرفه ای منبعث از آن، عاملی در استوار نمودن پیوندهای اجتماعی و برقراری همبستگی اجتماعی با حفظ تفاوت ها می باشد." در دنیای مدرن، فعالیت های اجتماعی زنان در دو سطح توده و نخبگان صورت می گیرد و جامعه باید سعی در پرورش و آماده سازی حضور زنان در این دو سطح نماید. در استان بوشهر، همبستگی اجتماعی که متناسب با جمعیت زنان آن باشد، وجود ندارد و حضور زنان به طور نمایشی و سطحی در برخی فعالیت های مذهبی و مدنی خلاصه می شود و هیچ گونه آماده سازی زنان

جهت تعریف آنها در توسعه اجتماعی دیده نشده و زنان فاقد مهارت های لازم برای مشارکت و همبستگی اجتماعی که دورکیم از آن بحث می کند، هستند. دورکیم معتقد است که "نقطه پایان تکامل اجتماعی بشر، جامعه مدرن است. جامعه ای که ساختار آن سازمان یافته و از تمایزات و تفاوت های افراد شکل گرفته است. همین تفاوت هاست که باعث پیوند افراد جامعه مدرن می شود. این همبستگی در دنیای مدرن باعث می گردد که هم فرد و هم جمع دارای هویت شوند. در حالی که در جامعه سنتی فقط جمع هویت دارند."

در جامعه شبه مدرن استان بوشهر؛ زنان در تعریف، معنابخشی و بازاندیشی هویت خود به دلیل عدم همبستگی اجتماعی در بین زنان و مردان دارای مشکلات زیادی هستند و انسجام گروهی و شخصیتی در زنان تقویت نگردیده است. زنان در جامعه شبه مدرن بوشهر؛ نیازمند آموزش مهارت های جمعی برای مشارکت اجتماعی هستند. همچنین با افزایش ان جی اوهای خاص زنان در حوزه آموزش حقوق زنان و برگزاری کارگاه های آموزشی حقوق زنان، تربیون های آزاد زنان، مجمع زنان و... یک گفتمان سازی اجتماعی جهت هویت بخشیدن و ایجاد همبستگی اجتماعی جهت مشارکت زنان باید صورت گیرد تا از این طریق زنان با پرورش ایده ها و خلاقیت های خود با حضور در عرصه اجتماع هم به صورت توده و هم نخبگی از حالت شی وارگی که به آنها داده شده، درآیند و به سوژگی برسند. همچنین با افزایش نهادهای مدنی و

دموکراتیک، سرمایه‌ی اجتماعی قوی‌تر و منسجم‌تری باید در حوزه زنان شکل گیرد.

دو. نگاهی بر وضعیت کارآفرینی زنان در استان بوشهر
رشد بی‌رویه جمعیت و توسعه شهرنشینی باعث بوجود آمدن تغییراتی در سبک و کیفیت زندگی انسان‌ها شده و این امر باعث بروز ناسازگاری‌های زیست‌محیطی و اجتماعی گردیده است. زنان به عنوان قشری که بخش عمده‌ای از توسعه مربوط به آنهاست، در حل این ناسازگاری‌ها دارای جایگاه ویژه‌ای هستند. سازمان ملل در طرح توسعه پایدار که از ابتدای سال ۲۰۱۶ شروع و تا ۲۰۳۰ ادامه دارد، برای رسیدن زنان به این جایگاه برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای انجام داده است.

انطباق و تقویت سیاست‌های موثر و قوانین قابل اجرا برای پیشبرد تساوی جنسیتی و توانمندسازی همه زنان و دختران در کلیه سطوح، انطباق و تقویت سیاست‌های موثر و قوانین قابل اجرا برای پیشبرد تساوی جنسیتی و توانمندسازی همه زنان و دختران در تمام سطوح از جمله اقداماتی است که این سازمان درصدد اجرایی کردن آن هست. مشارکت زنان در عرصه عمومی و کنش اجتماعی آنها یکی از جمله مواردی است که باعث می‌شود زنان بتوانند ضمن دستیابی به شرایط بهتر اقتصادی و پیدا کردن تامين و رفاه اجتماعی، سهم عمده‌ای در توسعه در سطح ملی داشته باشند. از جمله مواردی که می‌تواند ضامن توسعه پایدار با مشارکت و کنش اجتماعی زنان و باهدف رفع ناسازگاری‌ها و کسب درآمد باشد، کسب و کار سبز هست. با توجه

به وضعیت نامناسب اشتغال در ایران، خصوصاً برای زنان، رفتن به سمت کسب و کاری که با روحیات زنانه سازگاری بیشتری دارد را باید مدنظر قرار داد و در این زمینه کارآفرینی‌هایی صورت داد و از این طریق زنان با مشارکت و کنش اجتماعی-زیست محیطی خود به تحقق توسعه پایدار دست یابند. در بسیاری از جوامع، زنان با تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی زیادی روبرو هستند که همین مساله باعث عدم دسترسی آنها به بازار کار می‌شود. تبعیض‌هایی که زنان در جوامع با آن روبرو هستند باعث کاهش نقش آنان در توسعه اقتصادی پایدار و کم شدن کنشگری اجتماعی آنها می‌شود. دلیل این تبعیض‌ها وجود رفتارهای حاکم بر فرهنگ شهروندان یک جامعه در خصوص زنان هست. زنان کارآفرین از جایگاه اجتماعی اقتصادی خاصی در فرآیند توسعه پایدار برخوردارند و افزایش میزان توجه سیاست‌گذاران به این موضوع حساس و ضروری در جامعه‌ی در حال رشد ما، زمینه مناسبی برای بروز استعدادهای زنان و دختران کارآفرین را به منظور توسعه پایدار اقتصادی کشور فراهم خواهد ساخت. همواره وجود انگیزه و ترغیب‌ها، نیاز اقتصادی، کسب قدرت و اعتبار در جامعه و دستیابی به رضایت شغلی از عوامل ورود زنان به بازار کار هست. این عوامل باعث می‌شود که ضرورت ایجاد زمینه مشارکت هرچه بیشتر زنان در عرصه فعالیت‌های کارآفرین سریع‌تر فراهم آید.

در استان بوشهر به دلیل موقعیت زیست محیطی خاصی که موجود هست، بستر مناسبی برای کنش

اجتماعی- زیست محیطی زنان به شمار می رود. با توجه به وجود گونه های مختلف گیاهی، حیوانی، آب و هوایی، صنعتی، کشاورزی و... که در استان بوشهر وجود دارد، امکان پرداختن به کسب و کار سبز برای زنان بسیار مهیا هست. به طور مثال مشاغلی همچون تاسیس و راه اندازی موسسه مطالعات حیات وحش و گیاهان دارویی به دلیل وجود گونه های متفاوت گیاهی و حیوانی در استان بوشهر، راه اندازی خانه سبز توسط زنان که در آن به شهروندان علاقمند به مسایل زیست محیطی، آموزش حقوق شهروندی و محیط زیستی داده می شود. راه اندازی اتاق خبر سبز؛ سایتی خبری ویژه محیط زیست که در آن تمامی موارد مربوط به محیط زیست بیان میشود، راه اندازی گردشگری شهری توسط زنان که فرهنگ گردشگری پایدار را به شهروندان آموزش می دهد، استفاده از المان ها و نقاشی دیوارهای سبز که در این طرح زنان به هنرهای تجسمی و نقاشی های دیواری محیط زیستی در سطح شهر می پردازند، اجرای طرح محیط یار در مدارس استان بوشهر که آموزش های لازم توسط زنان به کودکان در خصوص مسایل محیط زیستی استان بوشهر جهت آشنایی بیشتر دانش آموزان از وضعیت اکولوژیک استان به آنها داده می شود، راه اندازی خانه خرما در مدارس که کلاس های آموزشی جهت معرفی خرما و محصولات و گونه های مختلف آن به دانش آموزان آموزش داده می شود، اجرای برنامه حمل و نقل سبز در شهر، بازیافت و مدیریت پسماند و پدافند غیرعامل (تهیه نقشه منابع خطر ساز در مواقع بحران) و... از جمله

مواردی هستند که پیشنهاد می شود. این موارد پیشنهادی قابلیت اجرایی شدن در استان بوشهر به دلیل وضعیت خاص زیست محیطی را دارد.

سه . فقدان جریان سازی اجتماعی در استان بوشهر همواره جامعه بستر شکل گیری، صورتبندی، رشد و بلوغ جریانهایی است که شکل گرفته یا قرار است در آینده شکل بگیرد. اندیشه هایی که اجتماعی باشند امکان رشد دارند و جریان هایی را شکل بدهند که حاصل یک عمل جمعی یا هدایت شده باشد و موجب حرکت و ایجاد تغییر می شود. لذا این اندیشه ها هم مبنای ایدئولوژیک و فکری دارند و هم کارکردهای فرهنگی.

جریان فرهنگی و اجتماعی حتما باید حول یک فکر و اندیشه مشخص شکل بگیرند و از روی کاغذ خارج شود و به صورت یک عمل جمعی در عرصه اجتماع و جامعه ظاهر شود تا طرفدارانی پیدا کند و این فکر و اندیشه را مبنای یک عمل جمعی و یا کنش جمعی قرار دهند و تبدیل به یک جریان اجتماعی شوند. جریانی که متأسفانه در استان بوشهر در طی این سال ها شکل نگرفته و اغلب کنش ها و فعالیت ها به صورت کوتاه مدت و دارای اهداف شخصی بوده و منجر به ایجاد یک جریان اجتماعی در عرصه عمومی نشده است.

در استان بوشهر؛ کدام حرکت جمعی توانسته منشا حرکت های جمعی در بین توده ها و نخبگان شود؟ تا چه میزان موفق به خلق گروه ها، سازمان های مردمی، طیف های فکری و... شده است؟ بیشتر در میان کدام

طبقه و قشر اجتماعی نفوذ کرده؟ و بسیاری پرسش های دیگر که همه به عدم وجود چنین جریانی در استان بوشهر گواهی می دهد. کنش های افراد در استان بوشهر پایا و پویا نبوده و بیشتر واکنشی بوده به دیگر افراد و یا گروه ها. چراکه؛ زمانی یک فکر و اندیشه مورد پذیرش و به صورت یک اقدام جمعی قرار گیرد، افراد به صورت داوطلبانه و خودجوش برای رسیدن به آن اهداف در مسیر مشخصی به حرکت در می آیند و با فعالیت های متوالی در جهت پیشبرد آن جریان خاص حرکت می کنند.

در بین برنامه های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، هنری و سیاسی موجود در استان بوشهر؛ انسجام و توالی برقرار نشده و همین امر منجر به یک حرکت و یا یک موج اجتماعی در بین افراد در زمان های مختلف نگردیده و افراد را در سطوح مختلف درگیر آن هدف نموده است. اکثر فعالیت ها، کارهای پراکنده و ابتر و بی استمراری هستند که فراگیر نبوده و طبقات مختلف اجتماع را درگیر ننموده است بنابراین آن توسعه ای که مدنظر هست همچنان شکل نگرفته و بیشتر شاهد جوسازی برخی افراد و گروه ها و سازمان ها بوده ایم.

مساله نه اقتصاد بلکه سیاست است

— □ مصطفی مهرآیین؛
دکتری جامعه‌شناسی □ —

۱) در وضعیت فعلی در جامعه ما مساله اصلی نه اقتصاد و نه هیچ چیز دیگر، بلکه تنها و تنها «سیاست» است. اصولاً، در جامعه ما اندیشیدن به هر پدیده‌ای چیزی جز روبرو شدن با مساله «سیاست» و هجوم امر سیاسی نیست. به هر چه بیندیشید، نگاه سیاست را به سوی خود برگردانیده‌اید. شاید بتوان مدعی شد، حتی حرکت در جهت خلاف این تحلیل و مهم انگاشتن هر مساله دیگری جز سیاست و تاکید بر مهم بودن مساله‌ای همچون اقتصاد نیز خود امری سیاسی است که تنها توسط سیاست و قدرت ممکن می‌شود. اصولاً در جامعه‌ای از جنس جامعه ما سیاست جایگاه زندگی است؛ سیاست جایگاه بودن ماست و در سیاست است که شما

می دانید که هستید، چرا و چگونه باید زندگی کنید، در این زندگی چگونه و به چه می توانید بیندیشید و عمل کنید، و بالاخره اینکه چرا و چگونه باید یا می توانید بمیرید.

۲) بنابراین، در چنین جامعه ای اگر از گونه ای نیاز مثلاً اصلاح اقتصاد سخن گفته می شود، باز این سیاست است که مشخص می سازد اصولاً این نیاز چیست و تعریف آن کدام است، دامنه و حدود مساله بودن آن تا کجاست، و به چه شیوه و در چه راستایی می توان بدان اندیشید. چنان که گفته شد، هر مساله ای در درون خود چیزی جز یک مساله سیاسی نیست که اصولاً جایگاه خلق آن چیزی جز سیاست نبوده است.

۳) اگر مسائل ما همان مسائل سیاست هستند و اصولاً ما تنها قادر به دیدن همان چیزی هستیم که سیاست دیده است و آن را برای ما به تصویر کشیده است، پس دعوت سیاست از ما برای گوش دادن به نوع روایت پردازی او از جامعه و جهان و پذیرش آن و مشارکت در تحقق عملی آن به چه معناست؟ تاکید بر مساله «مشروعیت» و اینکه سیاست چون نیازمند مشروعیت است مردم را مورد خطاب خود قرار می دهد دیگر آن چنان بی معناست که سخن گفتن از آن چیزی جز یادآوری کردن یک سنت تفکر سیاسی نیست. مشروعیت مساله نظام های سیاسی فراگیری چون نظام سیاسی ما نیست که بخواهد آن را بازتولید کند. در جامعه ای همچون جامعه ما تاکید یا عدم تاکید بر مشروعیت مردمی خود مساله ای سیاسی و جزیی از عمل حکومت است. این سیاست

است که اصولاً مشروعیت را برای شما تعریف کرده، آن را در شما درونی می‌سازد و شما را وادار می‌سازد که در راستای تحقق آن تعریف زندگی کنید و بمیرید. از سوی دیگر، سخن گفتن از «مشارکت» و تأکید بر نیاز جامعه به مشارکت حتی در شکل حداقلی آن نیز همچون بالا آوردن و نشخوار کردن چندین و چندین باره لقمه غذایی است که دستگاه سیاسی آن را غذای تو دانسته، آن را در مقابل تو گذاشته، شیوه خوردنش را به تو یاد داده و حتی به تو گفته است که ترکیب این غذا چیست و از چه موادی شکل گرفته و چه سودهایی برای بدن و سلامت شما دارد.

۴) شاید بتوان تنها دلیل وجود این همه تریبون سیاسی، و این همه تلاش برای تکرار یک بینش و گفتمان خاص سیاسی و این همه تلاش برای اجرای کردارها و مناسک خاص سیاسی را در ناتوانی سیاست در ساختن یک کل یکدست و مسنجم و دارای قدرت مطلق از خود دانست که برای همیشه خیالش را راحت سازد که او بر همه جا سایه افکنده است. اصولاً در این معنا بزرگ شدن سیاست و فراگیر شدن آن حاصل ترس سیاست از نقصان خود است. ترس از قدرت هر امر عینی بیرونی تهدید آمیز خاستگاه بزرگ و فراگیر شدن سیاست است. سیاست نیازمند آن است که همچون یک آدم و سواسی به همه جا نگاه بیندازد و همه چیز را تحت کنترل گیرد مبادا که جایی بیرون از قدرت او باشد و تبدیل به تهدیدی برای او شود. به همین دلیل هم هست که زبان این گونه سیاست همواره هنجاری و دستوری است و بیش از اینکه بگوید جامعه چیست و برای آن چه باید کرد سخن از این می‌گوید که جامعه چه باید باشد و باید از خود چه بسازد.

با اینحال، این ویژگی سیاست تمام ناشدنی است، زیرا سیاست همواره از پیش در نسبت با جامعه و امر اجتماعی ناقص، محدود و ترک خورده است. سیاست در نسبت با امر اجتماعی همواره ناقص و عقب است. سیاست هرگز قادر نخواهد بود تمام امر واقع جامعه را تحت کنترل خود آورد. جامعه موجود پیچیده و دارای ابعاد و زوایای ناشناخته و آشکار نشده ای است که آن را از در دسترس بودن همیشگی خارج می سازد. ترس سیاست از وجود حوزه ها و مسائل مخفی اجتماعی ترسی همیشگی است که آن را تبدیل به یک بیماری وحشتناک در درون سیاست می سازد: تبدیل شدن سیاست به قاتل جامعه.

۵) سیاست که قادر نیست جامعه پیچیده و ناشناخته را در کنترل خود گیرد تنها با دو راهکار جهت کنترل ترس خود از جامعه روبروست: الف) تبدیل کردن جامعه به دانشگاه و تربیونی که از کوچکترین مسائل ایجاد شده در خود سخن بگوید و نسبت به آن ها بیندیشد و کشفیات خود را در اختیار سیاست قرار دهد تا با روشنی بیشتری قادر به سیاستگذاری باشد و ب) تبدیل کردن ترس از جامعه به خشم از جامعه و نابود کردن و کشتن آن. در این حالت سیاست در ترس از جامعه اندک اندک آن را می کشد و با این شیوه عمل اصولاً زمینه ساز نابودی خود می گردد که اعمال سیاست و قدرت بر یک جامعه مرده چیزی جز مرگ سیاست و قدرت نیست. آنچه سیاست در جامعه ما و در برخورد با جامعه انجام می دهد چیزی جز این راهکار دوم نیست. در این چنین وضعیتی سخن گفتن از نیاز به اصلاح اقتصادی چیزی جز این نیست که بگوییم اقتصاد هم تحت کنترل ماست و می توانیم

توان تهدید نهفته در آن را مدیریت و کنترل کنیم. اصولاً چنان که گفتیم کارکرد گفتمان و کردار سیاسی در جامعه ای همچون جامعه ما چیزی جز فرونشاندن ترس سیاست از جامعه نیست.

۶) وظیفه ما در چنین وضعیت سیاسی چیست؟ به عبارت دیگر، رسالت و مسئولیت ما در قبال چنین سیاستی چیست؟ آیا باید چنین سیاستی را جدی بگیریم و خود را موظف به درگیر شدن با آن در معنای مثبت و منفی درگیری بدانیم یا به طور کلی بی تفاوت از کنار آن بگذریم و آن را نادیده بگیریم؟ با این سیاست ایدئولوژیک و نه ایدئولوژی های جامعه شناسی مورد اشاره فیلسوف سیاست ایدئولوژیک یعنی سید جواد طباطبایی) چه باید کرد؟ شاید بهترین پاسخ همان پاسخ روانکاوان در برخورد با بیمار مبتلا به ترس و وسواس باشد. باید کوشید عامل ترس را تبدیل به موجودی آشنا ساخت. باید بر خلاف تکنیک آشنایابی برشت و تبدیل کردن موقعیت آشنا به یک موقعیت شگفت مورد پرسش، امر ناشناخته و غریب و پیچیده و بیماری ساز جامعه را تبدیل به امری آشنا برای سیاست کرد. این روش روشی قدرتمند در برخورد با سیاست خشمگین از جامعه است. باید تا می توان از جامعه حرف زد و از آن گفت و نوشت و آن را تبدیل به امری عادی و معمولی ساخت (نقش رسانه ها در اینجا بسیار مهم است). شاید بهترین راه روبرو شدن با یک عامل مهاجم خشمگین پراز نیروی شهوت، لخت و عریان شدن در مقابل اوست تا با دیدن بدن شما و ظرافت های نهفته در آن، خشونت و خشم را راهی بیخود در برخورد با بدن شما بداند.

شیشه و سنگ؛ در نسبت توسعه و آزادی در ایران معاصر

سیدرضا شاکری؛
دکتری اندیشه سیاسی

«گر نگه دار من آن است که من می دانم
شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد»

این بیت که خاستگاه شهرتش سیاست ایرانی اوان دوره قاجارهاست، حکایت توسعه و آزادی ایران معاصر هم می تواند باشد. سیاست و حکومت از توسعه در طی شش دهه شیشه ای ساخته که همواره در معرض سنگ آزادی قرار گرفته است و آنگاه خواسته با کار خدایی کردن توسعه را در برابر سنگ سالم نگه دارد! چرا تقدیر توسعه و آزادی و نسبتشان با هم حکایت سنگ و شیشه شده است؟ واقعیت تاریخی شصت سال برنامه ریزی برای توسعه تا حدودی این ناسازه تلخ را تایید می کند؛ ملی شدن نفت و کودتای

۱۳۳۲ خیلی زود کمر نخستین برنامه توسعه را در ایران شکست و آن را ناکام نهاد. از ۱۳۳۰ درآمد نفت ایران شدیداً افت کرد و بحران مالی تا سال ۱۳۳۳ برنامه توسعه شاه را به گرداب کشید. آخرین برنامه توسعه دوره پهلوی نیز با امواج خروشان انقلاب سال ۱۳۵۷ در هم شکسته و نیمه کاره رها شد.

سخن نگارنده از نسبت توسعه و آزادی در حقیقت به انسان به مثابه موضوع اصلی توسعه باز می‌گردد. واژه و مفهوم انسان را می‌توان در کنار توسعه نهاد و رابطه این دو را بررسی نمود که البته تحقیقات و نظریه‌های زیادی نیز در این باب انجام شده است. اما سخن از آزادی سخن از انسان نیست، دفاع از انسان و گفتگو با اوست. انسان تنها متعلق و دغدغه آزادی است و توسعه با تمام وجود و حقوق و حقیقت انسان در جامعه مرتبط می‌شود. وقتی آزادی می‌بیند که در فرایند توسعه چه چیزهایی از کف می‌رود و چه بر سر انسان می‌آید، ناگزیر از روایت‌گری می‌شود. آزادی کار خاصی نمی‌کند؛ بدعتی نمی‌نهد فقط و فقط ناسازه‌های توسعه را در حق انسان آشکار می‌کند. آزادی انسان را از روایت اسطوره‌ای و دگر ناپذیر قدرت فک رهن می‌کند زیرا توسعه بی‌آزادی انسان را گروگان می‌گیرد.

از دیرباز تاریخ و در زندگی جمعی و شهری بشر حاکمان و قدرتمندان از انسان بسیار سخن گفته‌اند. حتا بسیاری از جنایت‌ها و خشونت‌ها و ستم‌ها به نام انسان توجیه شده است. مفهوم انسان آنقدر وسیع است که هر خودکامه خونریز هم می‌تواند به اسم انسان عملکردش را توجیه کند. قدرت به نام مردم و ملت‌ها بخشی از انسان‌ها را

برای بقا و زندگی بخش دیگری نادیده می‌گیرد و اسمش را امنیت ملی می‌گذارد. در توسعه هم همین اتفاق می‌افتد. در فقدان آزادی است که انسان در توسعه به ماده و موضوع گزینش محصور می‌گردد. اما وقتی نام آزادی را به جای انسان می‌گذاریم صحنه بازی عوض می‌شود.

اگر بپذیریم که آزادی نام دیگر انسان است، بهتر می‌توان به نسبت توسعه و انسان پرداخت. مقدمات این ادعا را بپذیریم تا در پایان سخن، سره یا ناسرگی آن آزمون پذیر شود. فضیلت‌های انسانی مانند عدالت، اخلاق، آزادی، برابری و حق، که در فلسفه سیاسی جایگاه مهم و معنایی ژرف دارند، به عنوان ارزش‌های مرجع بنیاد نظم سیاسی و تاسیس دولت قرار می‌گیرند. در نظریه سیاسی مشروطه‌گرای و قانون اساسی برآمده از آن این فضیلت‌ها در کنار دموکراسی به مثابه روش تمرین این فضایل ضامن معناداری زندگی سیاسی در جامعه قلمداد می‌شوند. با همه اینها آزادی در میان این فضیلت‌ها شان و مقام دیگری دارد. نه اینکه بر آنها برتری داشته باشد. ارزش آزادی در امکان‌هایی است که می‌تواند برای تحقق فضیلت‌های دیگر فراهم کند. به بیان دیگر آزادی زبان رسا و گویای فضیلت‌هاست. اگر در زندگی جمعی بشر قدرت و حکومت و حاکم و محکوم و فرمانبر و فرمانروا نمی‌بود، آزادی هم در کنار فضیلت‌های دیگر بود و کارکردی خاص‌تر نمی‌یافت.

در حضور واقعیت قدرت است که آزادی موضوعیت خاص می‌یابد. پس تغییر معادله‌هاست که آزادی را به میدان می‌کشاند. قدرت ارزشی است کمیاب و افراد و گروه‌های بسیاری به دنبال تصرف و کسب آن دست به کار می‌شوند. قدرت

خصلت انقباضی دارد و تن به گفتگوی برابر نمی دهد و برای دوام خود ناچار به مهار و حذف رقیبان و دشمنان می پردازد. به این خاطر پیوسته دایره خود را می گسترده که این مستلزم و موجب تنگ تر شدن فضا و محدوده دیگران است. در این فرایند است که فضیلت های دیگر یعنی عدالت، اخلاق، حق و برابری مورد تعدی و تعرض و حتی رد و انکار قرار می گیرند و حتا قربانی می شوند. تراژدی اینجاست که قدرت به اسم همان فضیلت ها قلمرو خود را می گستراند! اینجاست که به آزادی نیازمندیم تا با نقد قدرت و تسلیم آن به فضیلت ها حدود خود را به آنها مقید کند.

در دوران مدرن که تجربه تازه ای از قدرت و سیاست در زندگی عمومی بشر در الگوی دولت مدرن آزمون شد، مفاهیمی مانند انقلاب، تکامل، ترقی، پیشرفت و توسعه متاثر از علم جدید در زمینه سیاست پدیدار شدند. توسعه چونان مفهومی تعیین کننده در سیاست معاصر جایگاه مسلمی در جامعه یافت و اکنون نیز در حکم ضرورتی ناگزیر برای سعادت و سرنوشت مطرح است. توسعه نه به معنای الگویی خطی از جانب غرب، بلکه در حکم قالبی برای تحقق خواسته ها و فضایل انسانی در همه کشورها تجربه شده و عمدتاً در هیات برنامه ظهور کرده است. اما مهم این است که توسعه با نگاه قدرت و حکومت ها خوانده، تعریف، تنظیم و تصویب و به اجرا گذاشته می شود و در نهایت سنجش و ارزیابی آن هم بر عهده خود آنان است. اینکه دولت متولی و متصدی توسعه است، نه به معنای قوه مجریه بلکه به این معناست که حکومت توسعه را تعریف و به اجرا می گزارد و خود نیز داور آن می شود. در اینجا اشکال منطقی و معرفت شناسی

برای توسعه بروز می کند. کسی نمی تواند در آن واحد واضح حکم، مجری آن و داور و قاضی این فرایند و پیامدها و آثارش باشد.

توسعه در این شصت سال محبوب حکومت ها و آزادی همواره مغضوب آنان بوده است. توسعه به مثابه اسباب خوشبختی و سعادت ملت کالایی خواستنی بوده و با اختیار و جدیت پی گرفته شده و بهای گزافی هم برایش پرداخته ایم. ولی آزادی مطرود و بناچار و چونان مهمانی موقتی و ناخوانده و وارداتی انگاشته شده است. هیچ حکومتی توسعه یا به زبان کنونی پیشرفت را توطئه ای غربی برای تباهی کشور ندانسته و در عوض آزادی را سوغاتی مسموم برای انحراف جوانان دانسته است! از این قسم گزاره ها در حافظه تاریخی مان فراوان داریم! سیاستمداران و حکومت های معاصر ما در گذر این شش دهه به گونه آرام و تدریجی واقعیتی را برساخته و جا انداخته اند که آزادی فضیلتی خوب و مهم است اما اولویت نخست توسعه است و کشور وقتی توسعه یافت آزادی را هم با خودش می آورد.

توسعه و آزادی بیان دیگری از رابطه دولت و مردم (انسان) نیز می تواند باشد. فقدان نظریه پیشینی دولت در ایران سبب شده که هویت دولت جدید و عمل سیاسی مترتب بر آن در ایران آمیزه ای از تاریخ و تجربه باشد و کمترین وزن نظری را از حیث فلسفه و نظریه سیاسی به خود بگیرد. به همین دلیل دولت معاصر ایرانی نتوانسته نماینده امر عمومی و خیر عمومی شده و آن را در وجوه تولی گری خویش و از جمله در فرایند توسعه پیگیری کند و حتی به طور نسبی به ثمر بنشاند. برای نمونه اگر نظریه دولت

برگرفته از اندیشه سوسیالیزم باشد یا لیبرالیسم توسعه در آن نیز متفاوت خواهد بود. دولت مدرن ایرانی بر ویرانه های تجربه استبدادی و امکانات علمی و فنی مدرنیته که در فرایند مدرنیزاسیون شکل گرفت، هویت یافت و توسعه را پیشه خود ساخت. ما هرگز نپرسیده و نمی توانیم پرسیم که برنامه های هفت یا پنج ساله عمران و توسعه تا کی ادامه خواهد داشت؛ چون پذیرفته ایم که توسعه یک برنامه است و برنامه هم ذات زندگی و پیشرفت امور. سیاستمداران و دولت مردان ایرانی با گزاره هایی که متاسفانه ما اهالی علوم انسانی برای آنها آماده جویدن کرده ایم، توسعه را به پیشه و حرفه تخصصی حکومت تبدیل کرده و ادامه خواهند داد. تامل در گزاره های با عمر صد ساله زیر ما را به این امر توجه خواهد داد؛

«جامعه ایران در حال گذار است. ما در توسعه تاخر تاریخی داریم. توسعه اولویت نخست کشور است. ما نیاز به الگوی توسعه داریم. برنامه ریزی برای توسعه وظیفه ذاتی دولت است.»

چنین مواردی و تکرار چندین دهه آنها در عمل به پذیرش توسعه به مثابه تکلیف دائمی حکومت انجامیده و دولت ها نیز آن را به عنوان وظیفه سازمانی خویش در دستور کار قرار می دهند. از سوی دیگر ناکامی برنامه های توسعه در طی زمان مقرر آنها سبب می شود بخش های روی کاغذ مانده هر برنامه، به برنامه بعدی منتقل شوند. این دومینوی توسعه تا بی نهایت ادامه خواهد یافت و بر اساس این منطق هرگز نوبت به آزادی نخواهد رسید

نگاهی به برنامه های عمرانی دوره پهلوی دوم
بیش از شصت سال است که ذائقه مردم ایران را توسعه
گرفته ولی هنوز کامی از آن شیرین نشده است. به اهداف و
آرمان های دوازده برنامه توسعه در کشور بنگریم تا این ادعا
تایید بگیرد؛

در برنامه اول عمرانی زمان شاه ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۳ نفت به
عنوان ارباب بخشنده توسعه و تامین کننده هزینه اجرای
برنامه ترفیع یافت و حاکم بلامنازع همه برنامه های بعدی
گردید. حتی خود شاه به تصریح اعلام کرد که پیشبرد
برنامه های توسعه صنعتی و اقتصادی و اجتماعی کشور
تکیه اساسی بر درآمد نفتی دارد. (محمدرضا پهلوی، ۲۰۰۰ :
۸۰) در تبصره دو ماده ۲ برنامه اول عمرانی تصریح شده که
پرداخت اعتبار شرکت سهامی نفت ایران بر سایر موارد
مقدم است. گزارش های مراجع رسمی آمار نشان می دهد
که منابع اصلی تامین کننده پول اجرای برنامه اول توسعه
شاه، شرکت نفت با ۳۷ درصد و وام های بین المللی با
۳۱ درصد در صدر قرار دارند و پایین ترین سهم به مشارکت
بخش خصوصی تعلق دارد. بدین ترتیب شهروندان در رقم زدن
سرنوشت خویش نقش بسزایی ندارند. تازه باید به همین
رقم سهم بخش خصوصی هم با تردید نگریست و به
کیفیت آن نیز توجه نمود. ساختار رانتی سیاست در ایران
بدین ترتیب توسعه از آغاز نه با انسان ایرانی و فردیت
مسئول وی بلکه با نفت همراه شد.

برنامه دوم عمرانی محمدرضاشاه از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱
را در بر می گیرد. هدف های ارزشمند آن شامل افزایش
تولید، خود کفایی داخلی، ترقی کشاورزی و صنایع، بالا

بردن سطح فرهنگ و زندگی افراد و بهبود بهداشت و وضع معیشتی مردم می شود. منبع اصلی برنامه دوم نیز نفت بود و نه کوشش انسانها و شهروندانی که می توانستند هرکدام در تحقق برنامه سهیم شوند. با کاهش درآمدهای نفتی راه جایگزین برای تامین منابع وام های خارجی بود. بدین گونه بود که این برنامه توسعه احساس مسئولیت شهروندان ایرانی را همراه خود نداشت و مردم توسعه را وظیفه دولت دانسته و خود را مصرف کننده می انگاشتند.

برنامه سوم سال های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ را نشان کرد. هدف های برنامه مکتوب و مصرح نبود اما مبالغ بخش های آن هدف کمی رشد ۶ درصدی اقتصادی را بر پایه نقش و سهم دولت تایید می کند. تفاوت آن با دو برنامه قبلی صفت برنامه جامع بود که وفق اندیشه پشتیبان آن یعنی دولت محوری بودن، یک مرجع جامع و مستقل به نام سازمان برنامه را هم توسعه داد و نهادینه کرد. سهم نفت در سال نخست این برنامه ۵۵ درصد و در سال پایانی به ۸۰ درصد می رسید. درآمد بعدی نیز وام های خارجی بود.

برنامه چهارم عمرانی سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ را در بر داشت. رشد اقتصادی و تکثیر درآمد ملی توزیع عادلانه درآمد، کاهش نیازمندی به خارج، بهبود خدمات اداری و تقویت بنیه دفاعی کشور از هدف های برنامه چهارم است. سهم نفت در تحقق هدف های برنامه به ۸۰ درصد رسید. برای نخستین بار صد درصد درآمد گاز و پتروشیمی به برنامه اختصاص داده شد. برای تحقق این درآمد صادرات نفت و گاز در اولویت نخست کشور قرار گرفت. به نحوی که از ۳۸۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۶ به عدد ۴۳۱ میلیارد

ریال در سال ۱۳۵۰ می رسید. (ماخذ: قانون برنامه عمرانی چهارم، مرکز پژوهش‌های مجلس) نفت محوری معنایی جز ساختار محوری و دولت محوری در توسعه نداشت و این نقطه مقابل فرد محوری در بنیاد نظریه توسعه است.

برنامه پنجم عمرانی محدوده سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ را شامل می‌شد. هدفهای برنامه شامل ارتقای هرچه بیشتر سطح دانش و بهداشت و فرهنگ مردم و رفاه جامعه، توزیع عادلانه درآمد ملی، رشد سریع اقتصادی و نگهداری و زنده کردن میراث فرهنگی، پژوهش و آموزش فرهنگی شدند. نفت و به تبع آن دولت همچنان محور تأمین و مرجع اجرای برنامه بوده و این معادله تا سال آخر تشدید می‌شد. سهم نفت از رقم ۵٫۲ میلیون دلار در سال ۵۱ به ۷٫۲۰ میلیون دلار در سال ۵۶ می‌رسید.

برنامه ششم عمرانی در میانه اجرای برنامه پنجم مطرح شد. فرایند تدوین برنامه ششم توسعه در قالب ۳۶ کمیته آغاز و زمینه‌ای فراهم شد تا صاحب‌نظران و استادان دانشگاهها در قالب این کمیته‌ها به طور جدی تری به ایفای نقش در امر سیاست‌گذاری بپردازند. برنامه برای اولین بار بر مواردی نظیر مشارکت افراد جامعه در امور مملکتی، گسترش مشارکت نظارت مردم در مسئله برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری، واگذاری اختیارات لازم به استانها، شهرستانها، بخشها و روستاها، گسترش امکان تشکل اجتماعی و تقویت انجمنهای دموکراتیک تأکید کرد (امیدی، ۱۳۹۱: ۱۰۷).
بروز انقلاب اسلامی فرایند تصویب نهایی این برنامه را عقیم گذاشت.

نگاهی به برنامه های توسعه پس از جنگ
بر خلاف همه پیش بینی ها دال بر ثبات درونی ایران،
انقلاب فراگیر اجتماعی در کشورمان در سال ۱۳۵۷ اتفاق
افتاد و برنامه های عمرانی شاه محور به بن بست رسید.
با تحمیل جنگ هشتساله عراق بر ایران برنامه ریزی برای
توسعه به مدت یک دهه به تعویق افتاد. اما سیاستمداران و
متخصصان علوم انسانی نتوانستند از تجربه اصیل انقلاب
و جنگ دفاعی که بر دوش فرد فرد ایرانیان بود، درسهایی
برای توسعه بیاموزند به افق هایی از نظریه توسعه بومی
برسند. انقلاب و جنگ برای یک دهه جدیت انسان ایرانی
را در ساختن سرنوشت تایید و اثبات کرد. این تجربه ی
زیسته ی انسانی و مسئولانه که ذخیره ای بسنده و ژرف
است، خیلی زود به کاربردهای ابزاری سیاسی و رسانه ای
و تبلیغاتی تبدیل و از چشم انداز آگاهی و اخلاق نسل های
بعد بیرون رفت. همزیستی مسالمت آمیز و مسئولانه اقوام و
پیروان ادیان در دو تجربه انقلاب و جنگ به فراموشی سپرده
شد. مشارکت و همیاری زنان و مردان و تمرین خودخواسته
عدالت در نداشته ها و داشته ها، همبستگی ملی، پاسداری
و مراقبت از دستاوردهای دو تجربه و از همه مهم تر زبان
مشترک زیست همپدیر و همراه با بردباری همدیگر خیلی زود
در گردونه توسعه به محاق رفت و بی حافظگی ما در این
فرایند مددکار سیاست های توسعه شد. وقتی نخستین
برنامه توسعه جمهوری اسلامی مطرح شد نشان از این
داشت که همه نخبگان سیاسی و دولتمردان به دولتی بودن
توسعه ایرانی کاملا واقف و با آن موافق اند. آنها اختلافی
در دولتی بودن توسعه نداشتند. فرض های توسعه در میان
ایشان با نخبگان پیشین تفاوت بنیادین نداشت. آرمان های
بزرگ، ساختار گرایی، جامع نگری و بسیج گرایی و ابژه نگری

به شهروندان و تلقی توسعه به مثابه خوشبختی و سعادت
عرضه شدنی به مردم میان متولیان توسعه پیش و پس
مشترک بود. ایمان محکم به توسعه و مرجعیت ساختاری
-نهادی حکومت مجال طرح رویکرد رقیب را نمی داد.

برنامه نخست توسعه اقتصادی، اجتماعی و
فرهنگی (۱۳۶۸-۱۳۷۲) با پایان جنگ و ضرورت طبیعی
بازسازی ویرانه ها و مناطق جنگ زده در دستور کار قرار
گرفت. کاهش هزینه های دولت، تقویت پول ملی، استفاده از
درآمد نفت در تولید ملی، تقلیل بیکاری، افزایش بهره وری،
بالا بردن سطح سواد عمومی، اعتلای موقعیت زنان مشارکت
همه جانبه مردم در امور کشور و... از اهداف این برنامه
محسوب می شود.

در برنامه دوم توسعه پس از انقلاب هدف های کلان و خریدی
شامل تحقق عدالت اجتماعی، رشد فضائل اخلاقی، افزایش
بهره وری، حفظ محیط زیست، حاکمیت قانون، محرومیت
زداپی، گسترش فرهنگ قناعت و صرفه جویی، دوری از
تجمل و تبذیر، حفظ قداست خانواده، تقویت فکر و بسیاری
هدف های انسانی و ارزشمند دیگر آمده است.

برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹-۱۳۸۴) شامل بخشهای اصلاح
ساختاری و مدیریتی کشور، کاهش تصدی های دولت،
توسعه بخش خصوصی و تعاون، تمرکز زدایی، توسعه بیمه
ها، جهش صادراتی، صرفه جویی و منطقی کردن مصرف
انرژی، گسترش عدالت اجتماعی ارتقای شغلی زنان،
نهادینه کردن امنیت غذا و بهبود تغذیه مردم، شفاف سازی
اقتصادی و بهبود رفاه اجتماعی و... می گردد.

در برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۴-۱۳۸۸) بندها و مواد بسیاری از برنامه سوم انتقال یافته و تنفیذ شد. رشد اقتصادی در بخش های مختلف، جلب سرمایه گذاری خارجی، سیاست های هویت سازی و هویت بخشی بر محور هویت اسلامی- ایرانی در شهر ها و روستاها، تعامل فعال با اقتصاد جهانی، رقابت پذیر کردن اقتصاد کشور، بهبود فضای کسب و کار، توسعه مبتنی بر دانایی، فرصت های برابر در حوزه های مختلف آموزشی و شغلی، حفاظت از محیط زیست، کاهش بیماری های ناشی از سوء تغذیه و ارتقای امنیت و عدالت اجتماعی و صیانت از هویت اسلامی ایرانی از شمار هدفهای اصلی این برنامه است.

برنامه پنجم (۱۳۹۰-۱۳۹۴) با دو سال فاصله با برنامه چهارم تصویب و به اجرا گذاشته شد. اصلاح الگوهای مصرف و بره برداری در بخش های مختلف غذایی، فرهنگی زیست محیطی و...، خودکفایی، بهره وری، مدیریت جامع منابع آب، صیانت از نیروگاه های هسته ای، توانمند سازی اقشار متوسط و کم درآمد، ارتقای شاخص های توسعه انسانی، ارتقای منزلت اجتماعی با فرهنگ سازی، تحول بنیادین در آموزش عالی، تحقق جنبش نرم افزاری و تدوین الگوی توسعه اسلامی- ایرانی، از هدف های این برنامه است.

برنامه ششم توسعه (۱۳۹۶-۱۴۰۰) با دو سال فاصله از برنامه پنجم آغاز شد. اقتصاد مقاومتی، اقتصاد دانش بنیان، رشد اقتصادی سالانه هشت درصد، بهره وری، رشد سرمایه گذاری، رشد اشتغال، رشد تولید ملی، صرفه جویی در هزینه های عمومی، گسترش مالیات و عوارض

محوری، بیمه و فضای امن برای اقتصاد و سرمایه گذاری، بهبود محیط کسب و کار، توازن و عدالت بین منطقه ای، توانمند سازی اقشار آسیب پذیر، اصلاح نظام اداری و مبارزه با فساد، شفافیت در پرداخت ها و مزایا، خودکفایی در محصولات اساسی، حفاظت از محیط زیست، ارتقای عدالت اجتماعی، تحول در نظام تعلیم و تربیت، تحول و ارتقای علوم انسانی، کاهش آسیب های اجتماعی، مقاوم سازی فرهنگی، مهندسی فرهنگی، تقویت خانواده و... از هدف های این برنامه تعریف شده است.

فاصله گرفتن از دوگانه ذاتی توسعه- آزادی و فروکاسته شدن آن به یک سوی ماجرا، توسعه را لزوماً به ماده برنامه تبدیل کرده است. تلقی برنامه ای از توسعه روز به روز فاصله میان معنای انسانی توسعه یعنی سرنوشت مشترک انسانی و ملی را با معنای خشک و احکامی برنامه می گسترده. به گفته ی یک پژوهشگر برنامه توسعه در ایران به طور معمول شامل ماده قانونی برنامه، اهداف کلی، خط مشی ها، تصویر کلان، اهداف کمی، سیاست های کلان و جدول های پیوست می شود. (امیدی، ۱۳۹۱: ۱۰۵) برساخته های اعلامی و اعمالی مانند توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی، فرهنگی، انسانی و انواع توسعه های دیگر در فضای رسمی و رسانه ای جامعه ما دهه هاست که به مضامینی پرتکرار و خسته کننده بدل شده و در مراجع رسمی به وظیفه ای قانونی و اداری فروکاسته و رفع تکلیفی بیش نیستند. مجلس ها و دولت ها هر سال و هر پنج سال قوانین و مقررات شدیدتری برای پایش و نظارت بر اجرای برنامه ها وضع می کنند ولی در بر همان پاشنه می چرخد و در پایان بخش مهمی از احکام برنامه اجرا نشده و بدتر از آن

توسعه و آرمان های شیرینش باز هم در دوردست ها سراب
نمایی می کنند!

آزادی تنها ضامن معتبر حفظ توازن در سیاست است. توازن
های نهادی، موضوعی، آموزشی، فرهنگی، نظامی، داخلی،
خارجی، مادی و معنوی، و توازن های دیگر که دوام کمی
و کیفی زندگی جمعی و معناداری زندگی سیاسی به همین
توازن هاست. به بیان دیگر با آزادی است که می توان انسان
متوازن را در توسعه دید و بر محور آن حرکت ها و سیاست
ها را تنظیم نمود. متأسفانه بیشتر کشورهای جهان سوم
نتوانستند با درک و تمرین توازن سیاسی در فرایند توسعه،
به توسعه یافتگی حقیقی برسند. در توسعه های جهان
سومی انسان در کنار زمین و معدن، کوه، صنعت، فرهنگ و
محصولات و سرمایه های دیگر یک منبع دیده می شود،
ابژه ای که قابل برنامه ریزی و مدیریت برای مصرف شدن
یا تولید کردن است. برنامه توسعه دغدغه آن دارد تا از اتلاف
این منبع در کنار سایر منابع جلوگیری کند. ابتکار، خطر
پذیری، سخت کوشی، نظم و انضباط، الگوپذیری، تعصب
داشتن، کار و کوشش، تولید و... ابعاد مدیریت انسان در مقام
منبع توسعه اند.

از سوی دیگر حاکمان و سیاستمداران با قانون قدرت طلبی
و قرار گرفتن در محیط پرستیز بین المللی توسعه را در عمل
به حوزه سیاست خارجی می برند و با توجیه های گوناگون
به ضرورت قدرتمندی در مقیاسه های ملی و منطقه ای و
جهانی می رسند. کشاندن منطق نزاع آمیز محیط بین الملل
به سیاست داخلی، در مجموع توسعه را هویتی ستیزنده می
بخشد و میان نیروهای سیاسی و اجتماعی داخلی منازعه

ایجاد می‌کند. درست است که توسعه چالش‌زا و متعارض است اما این به معنای ستیز رقابت جوانه نیست. این تلقی از توسعه در میان برنامه‌نویسان توسعه‌نهادینه می‌شود و خروجی قوانین و احکام توسعه نیز رقابتی می‌شود. چالش جایجایی دولت‌ها در ایران و در پی آن بن‌بست برنامه‌جاری و تدوین برنامه جدید معلول این آسیب است.

مشاهده می‌کنیم که خواستن توسعه و توانستن آن از بنیاد توسعه را در هیأت مفهومی مقتدرانه متولد می‌کند. توسعه به وسیله سیاستمداران و رهبران جهان‌سومی و به اتکای منابع خداداد و مواهب طبیعت، تخصص‌دانشمندان، تکنیک‌مهندسان، اثرگذاری رسانه و تربیون، و قدرت برنامه‌نویسی کارشناسان و مدیران انتخاب می‌شود. مشاهده فاصله میان وضع کشورهای پیشرفته با خود، دولتمردان را به فکراهی‌های میانبر می‌اندازد. توهم‌بگزینی از میان سنت و مدرنیته، هویت برنامه‌های توسعه را رقم می‌زند. به این دلیل است که توسعه در کشورهای خاورمیانه در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ انتخاب‌های مقتدرانه و پروپیمان میان زندگی شهری و نفی زندگی روستایی، میان صنعتی شدن و بی‌توجهی به سنتها، میان رشد سریع اقتصادی و بی‌توانی بود. در همه این انتخاب‌ها تنها یک عامل انتخاب قدرتمند حضور دارد، دولت و حکومت. به بیان‌الخدیری کشورهای بزرگ خاورمیانه مانند ایران، عراق، ترکیه و مصر در طی دهه ۱۹۷۰ توسعه‌ماشینی شدن را در صنایع خویش و کالاهای مصرفی در دستور کار داشتند. کانون این راهبرد طراحی نظام یکپارچه برنامه‌ریزی با یک بخش دولتی گسترده بود که توسعه را آماج خود ساختند. (کروماری و اسپندر، ۲۰۰۰: ۳۵۲)

روشنفکری؛ پیوند توسعه و آزادی

ذات روشنفکری آزادی است. نقش و سهم روشنفکران در توسعه چگونه و چیست؟ ویژگی اصلی روشنفکران نگاه انتقادی آنان است که سیاست مداران آن را نق زدن تعبیر می کنند. اما واقعیت های تاریخ توسعه در کشورهای اروپایی نشان از این دارد که روشنفکران به دلیل تعهد منحصر به فرد به آزادی توانسته اند با نقدها و نق زدن های خویش توسعه اروپا را تصحیح، پاسداری و مراقبت کنند تا از افتادن در راه های پرهزینه و بی بازگشت بر حذر دارند، سیاستمداران و توسعه نویسان و متولیان توسعه را زینهار و آگاهی دهند که تنها در صورت تعهد به انسان و آزادی است که می توان از انحراف سیاست های توسعه وارheid و به توازن زندگی گردن نهاد. کوشش های روشنفکران در فرانسه، آلمان، انگلستان و سایر کشورها حکایت از این دارد. آنان وقوف داشتند که توسعه می تواند به رقابت های جاه طلبانه انجامیده و خشونت را دامن بزند. روشنفکران نسب به سیاست های خارجی دولت ها حساس بوده و نگران از اینکه به بهانه توسعه سیاست خارجی به توسعه طلبی منجر نشود.

اما منظور از آزادی و نسبت آن با توسعه و برنامه ها و احکامش چیست؟ آیا مراد درج کلمه آزادی در متن احکام برنامه توسعه است؟ هرگز! بلکه منظور از آزادی و نسبتش با توسعه گره خوردگی و پیوند ناگسستنی توسعه با تجربه زیسته و سرنوشت عمومی مردم ایران و چیدمان برنامه با قابلیت های فرد فرد اعضا و قشرها و گروه های جامعه و توسعه و گسترش مسئولیت فردی ایرانیان در انتخاب ها، کار، فعالیت ها و مشارکت در ساختن جامعه و سرنوشت خویش و در یک کلمه کوشش برای سهم شدن در تحقق آرمان ها



۳۷

شماره پنج

و ارزش های توسعه و تمرین زیست در جامعه توسعه یافته است.

پیوند آزادی با توسعه بدین معناست که هر شهروند ایرانی خود را ساکن در محیط مجموعه ای از برابری ها در امکان و انتخاب و محدودیت ها در عمل بداند و بتواند در این وسع و دایره همگانی بر اساس آگاهی و شناخت و هدفهای خویش برای زندگی دست به اقدام زده و از نتایج کوشش و عمل خویش برخوردار شود. اگر این نگاه که بنیاد توسعه بر آن استوار است از آغاز به صورت مقدماتی مد نظر قرار می گرفت و در هر برنامه بلوغ و گسترش می یافت اکنون آزادی ضامن تحقق برنامه ها می شد؛ شهروندانی مسئول و جدی که میان خود و حکومت جدایی احساس نمی کردند. حکومتی شدن توسعه در ایران در درجه نخست آزادی را از آن گرفت و به امری زائد تبدیل نمود. گزاره مرکزی در پس پشت احکام توسعه پیش و پس از انقلاب این است که ما (متولیان توسعه) ثروت نفت داریم، نیروی مدیر و کارشناس داریم، تجهیزات و فناوری داریم و یا وارد می کنیم. پس دیگر به شهروند آزاد و مسئول؛ به تجربه زیسته انسانی در دفاع و انقلاب (با دو آرمان آزادی و استقلال) چه نیازی است؟ ما توسعه را می سازیم و به مردم تقدیم می کنیم و اگر اتفاق افتاد نوش جانشان باد! توسعه گرایی دولتی و حکومتی توسعه را امری صرفاً مدیریت شده و کنترلی و قابل نظارت دانسته که می تواند همانند کالایی ساخته و پرداخته و سرانجام به مردم عرضه شود. اما تراژدی اینجاست که چنین نشد و شوربختانه تر اینکه توسعه گرایان نمی توانند علت شکست توسعه را دریابند. وقتی نظریه ای از توسعه که در آن حضور انسان و جهان زیست او در نظر گرفته نشده

و مراقبت نشود، مقدم بر سیاست‌ها و برنامه نباشد، انسان در عمل به چالش توسعه و کنشگری مسئولانه در راه آرمان‌های توسعه وارد نمی‌شود. انسان برای اینکه توسعه را در نظام صدقی و معنایی خویش موضوعیت دهد، باید به آگاهی و معرفت برسد، سپس انتخاب کند و در تحقق توسعه بر سر انتخاب‌هایش بایستد. این فرایند به ظاهر انتزاعی وقتی هیات ملی و سرزمینی و اجتماعی به خود می‌گیرد جنبش فکری و اجتماعی برای توسعه به ارمغان می‌آورد و دولت و مردم در سرنوشتی مشترک به هم می‌رسند و برای رقم زدن آن همت می‌کنند. مقدمه و ضمانت اجرای این حرکت فراگیر انسانی و ملی جز آزادی نمی‌تواند باشد. چرا در زبان و سخن سیاستمداران و رهبران سیاسی کشورهای در حال توسعه و جهان سوم همیشه از موتور توسعه نام برده می‌شود؟ صنعت، مشارکت، کشاورزی، تولید، محیط زیست، هویت و قس علیهذا به عنوان موتور توسعه نام برده شده‌اند. اما مسئله جای دیگری است.

تنها آزادی است که می‌تواند تضمین‌کننده حرکت درست به سوی سرنوشت باشد. حتا احساس آزادی می‌تواند نقش آفرین باشد. آزادی با درک عمیق شهروندان از نیازها، ضرورت‌ها، تنگناها و مجال‌ها و فرصت‌ها و تهدیدهای کشورشان همراه می‌شود. انسان‌های آزاد در جای خود جسارت به خرج می‌دهند و در جایش تحمل و بردباری می‌ورزند. فقدان آزادی در احکام توسعه ایران در طی شصت سال از فرد ایرانی نتوانست شهروندی مسئول بیافریند و دگردیسی رعیت به شهروند را در پی آورد. در برنامه‌های توسعه ما فرد در نقش کشاورز، دانشجو، پیر، جوان، زن مرد، کارمند، پاسدار، ارتشی، بسیجی، کارگر، معلم، استاد، کارآفرین، تولید

کننده، کارفرما، مدیر، فعال رسانه ای، دانش آموز و... چندین دوجین نقش و القاب دیگر فراوان آمده است. اما هرگز به ما هو فرد مسئول و شهروندی آزاد و مختار مد نظر نبوده است. اصلا نگاه به توسعه در ایران انسان محور نیست و دست بالا انسان چونان منبعی برای توسعه دیده شده است. انسان در فرایند توسعه ایران ابژه ای قابل مدیریت و برنامه ریزی تلقی شده و اراده سیاست بر آن قرار گرفته تا با منابع و علم و فناوری این فرایند مدیریت انسان موفقیت آمیز باشد.

اگر توسعه در معنای سرنوشت و پیشرفت بشر مد نظر سیاستمداران و مدیران کشوری باشد، بی گمان اثرش را می توان در گزاره ها و احکام توسعه دید. در قانون اساسی ج.ا. ایران انسان به صورت و آشکار و ضمنی به حد کفایت برای توسعه و آرمان ها و اهدافش مورد توجه قرار گرفته و اگر اصول همین سند ملی را با رویکردهای اندیشه سیاسی و نظریه های توسعه مورد تامل قرار دهیم به این ادعا واقف خواهیم شد. حقوق انسان در قانون اساسی ابعاد گوناگونی یافته و به موازات همین حقوق، انسان ایرانی صاحب وظایف و مسئولیت های در زندگی سیاسی و اجتماعی خویش می شود. توازن زندگی در جوانب خویش ضامن معناداری زندگی و کمال و سعادت بشر است.

گاه آرمان های توسعه به دلیل درنیامیختن با مفهوم آزادی به راحتی و در پرتو ظرفیت های رسانه ای و تبلیغی به ابزارها و آیکونها (نمادهای نمایشی) تکنیکی سیاستمداران تبدیل می شوند و پوپولیسم را دامن می زنند. عدالت اجتماعی آرمانی شریف و انسانی است که اکثر سیاستمداران در سخنان

رتوریک(خطابه ای) خویش از آن مایه ها و بهره ها گرفته اند. در توسعه معاصر ایران و بسیاری از کشورها عدالت اجتماعی به مسلخ پوپولیسم و فریبندگی رفته است و این همه اتفاق نمی افتد جز در غیاب آزادی که پاسدار ارزش های دیگر بشر است. آزادی است که می تواند نیرنگ های قدرت، سیاست های عوام فریب و سیاست های استبدادی را بر ملا کرده، تعهد دروغین آنها را به آرمان های بشری برملا نماید. آزادی ضامن فهم توسعه و سرنوشت انسان و سهم و نقش او در این راه است. آزادی با نقد، گفتگو، دعوت به بردباری و تساهل، خواندن و شنیدن و گفتن، مرزها و واقعیت ها و تفاوت های میان داشتن و نداشتن ها را مشخص می کند. اگر آزادی باشد، اراده از یکه تازی در قالب هایی چون «خواستن توانستن است» و یا «ما می توانیم» زینهار می دهد. داده ها و خواسته های یک ملت حجتی برای توسعه به شمار نمی روند. ملت ها باید به محدودیت هایشان هم آگاه شوند؛ به زمین زیر پایشان و امکان هایشان. وقوف به امکانها و محدودیت ها برای توسعه جز با تمرین آزادی بدست نمی آید.

چه می توان کرد؟

در دهه های اخیر نخستین کسی که به جدیت از نسبت آزادی و توسعه گفت، آمارتیا سن برنده نوبل بود. مقاله مشهور وی با نام «توسعه به مثابه آزادی» طنین موثری در میان روشنفکران و نظریه پردازان توسعه انداخت، ولی بسیاری را از درک ژرفای سخنش باز داشت. اصل سخن و حرف حساب وی این بود که توسعه آزادی است؛ فرایند گسترش آزادی های حقیقی که دیدگاههای تنگ برنامه نویسی این را بر نمی تابد؛ رویکردی که توسعه را رشد

محور با پیامدهایی مانند تولید ملی، افزایش درآمد، صنعتی شدن، پیشرفت فنی و یا مدرنیزاسیون اجتماعی می داند. (سن، ۲۰۰۰: ۳) توسعه متعارف و در دستور کار برنامه نویسان معادله بی پایانی از سیاست گذاری و مدیریت آثار و پیامدها و عوارض ایجاد می کند که جز به فریبهی دولت و سیاست کمک نمی کند. در مجال کنونی نمی توان به شرح نظریه سن و امکان ها و محدودیت ها و نقد آن پرداخت. اما اثر سخن وی تلنگری برای ما می تواند باشد که این همه از توسعه می گوئیم و می نویسیم و برایش هزینه می کنیم، چرا به آن نمی رسیم؟ طرح این پرسش و تامل برای پاسخ بدان فی نفسه سخن از آزادی است.

منابع

- پهلوی، محمدرضا (۲۰۰۰) به سوی تمدن بزرگ، فرانکفورت، نشر البرز
- امیدی، رضا (۱۳۹۱) تحلیل برنامه های عمران و توسعه ایران از منظر مولفه های برنامه ریزی اجتماعی، فصلنامه -برنامه ریزی و بودجه، سال هفدهم، شماره ۴، صص ۹۷-۱۱۴.
- متون و اسناد مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی

-Sen, Amartya(2000) development as freedom, first Anchor books edition, USA.

-Kromarae, Cheris and Dale Spender(2000) Rutledge international encyclopedia of women, global women's issues and knowledge, Rutledge.

طرح گفتگوی ملی خانواده



سیامک زندر ضوی؛
دکتری جامعه‌شناسی



ایران در قرن بیست و یکم هنوزاز جامعه ای متکی به گفتگوی ساختارمند، فاصله دارد. آنچه بیشتر در عرصه خرد (خانواده)، میانه (اجتماعات محلی و محله ای) و کلان (جامعه) در جریان است، نوعی «گفتن» از طرف منبع قدرت و در طرف دیگر «نشنیدن» و یا «شنیدن و اطاعت کردن» از سر اجبار و در آخرین لحظات است. این امر در هر سه عرصه پیش گفته قابل ردیابی است.

زمان کمی که اعضاء خانواده برای گفتگو در طول روز اختصاص می دهند.

اختلافات بین فردی که در سطح محله ها، مدارس و

خیابان ها، نه از راه گفتگو بلکه با توسل به خشونت
عربان حل و فصل می شود. نمونه های هرروزه آن است.
در سطح کلان، چالش های زیست محیطی، اقتصادی،
اجتماعی و سیاسی، که در شرایط بسته بودن باب گفتگوی
علنی و وسیع در فضای عمومی، که راه حل هایی پایدار
برایشان قابل تصور نیست. از آن جمله اند.

بخشی از این مشکل در چهل سال اخیر، ناشی از نبود
تمرین گفتگو در بستر نظام آموزشی از مهد کودک تا
دانشگاه است که در آن، نظام آموزشی «بانکی» و نه
«گفت و شنودی» حاکم است. که در آن مربی، آموزگار،
دبیر و استاد همه متکلم وحده هستند و از سه پایه
بینش، اطلاعات و مهارت، عمدتاً برانبوه اطلاعات و آن هم
تا فصل امتحانات تاکید دارند. در نتیجه، بینش و مهارت
ها به ویژه آن چه در امر تسهیل گری فرایند گفتگوهای
مرتبط با کودکان، نوجوانان و جوانان اهمیت دارد، به طور
منظم غفلت شده است. پیامدهای آن را در سطح خانواده،
به صورت ناتوانی در مدیریت شکاف های نسلی روبه
افزایش، کاهش مرادفات رویاروی، اقلناعی و مهربان،
افزایش سهم شبکه های اجتماعی مجازی بر تصمیمات
نسل جوان،

در سطح میانه به شکل پرخاشگری فردی و در سطح
کلان به شکل اعتراضات آشکار و پنهان به چارچوب هایی
است که دو نسل گذشته در برپایی آنان به درجه ای
موثر بوده و در بستر آنها رشد کرده و بالیده اند.
برای برون رفت از شرایط بالقوه خطرناک فعلی: بستر
سازی برای گفتگوهای توانمند ساز عمومی و بین نسلی،
اهمیت دارد.

گفتگوهایی که بینش های فقهاتی - عقوبتی و روان

شناسانه رایج را کنار بگذارد و با کمک گرفتن از دانش جامعه‌شناسی بویژه در عرصه‌های جامعه‌شناسی انتقادی و مردم‌مدار، ملزومات لازم، از جمله گروه تسهیل‌گران توانا و هماهنگ را برای هدایت این گفتگوهای توانمندساز را در همه استان‌های کشور فراهم آورد.

ویژگی‌های گفتگوهای توانمندساز به قرار زیر است:

۱. بینش جامعه‌شناسانه

۱-۱ پدیده‌های اجتماعی تاریخی اند و در بستر زمان شکل می‌گیرند و دگرگون می‌شوند. بنابراین شناخت آن بسترها اهمیت اساسی دارد.

۱-۲ پدیده‌های اجتماعی کلیتی به هم پیوسته و چندوجهی اند. در نتیجه با توجه به همه ابعادشان قابل فهمند.

۲- مهارت‌های ضروری برای بسترسازی گفت و گوها
ی توانمندساز

۲-۱ تسلط به ارزشها و تکنیک‌های تسهیلگری.

۲-۲ آشنایی با دیدگاه‌های نظری عمده در جامعه‌شناسی و سیاست‌های ناظر بر هر یک از آن دیدگاه‌ها.

۳- توانایی استفاده از داده‌ها و یافته‌ها به شکلی انتقادی

۳-۱ استفاده از داده‌های آماری

۳-۲ استفاده از گزارشات کارشناسی و مقاله‌های علمی

آماده‌سازی مقدمات اجرایی

الف - جمع‌آوری اسناد مکتوب مورد نیاز برای برگزاری کارگاه‌های استانی با استناداری واحد به طوری که نتایج و خروجی‌های استانی قابل مقایسه باشد.

۱- کتابهای پایه قابل دسترس، برای استفاده در کارگاه ها، مانند:

۱-۱- مسائل اجتماعی، جان مشونیس، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات، ۱۳۹۵.

۲-۱- اعتقاد بدون تعصب، پیتر برگر، آنتون زاید رولد، ترجمه محمود حبیبی، تهران: نشر گمان، ۱۳۹۳.

۳-۱- صلح را باید از کودکی آموخت، توران میرهادی، به کوشش پریچهر نسرین پی، تهران: نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان ۱۳۹۶.

۲- مقاله های علمی پژوهشی قابل دسترسی در کارگاه ها: مجموعاً ۲۰۰ مقاله تمام متن، ذخیره شده است.

۳- مجموعه ای از اخبار و گزارشات خبری از سایت «خبر آنلاین»، که شامل حداقل ۲۰۰ متن و گزارش خبری خواهد بود که در مراحل مختلف کارگاه به شکل انتقادی استفاده خواهد شد

۴- تهیه مجموعه ای برای آماده سازی کارت های فعالیت کارگاهی، که بر اساس ایده های نظری، اخبار و اطلاعات مندرج در سه دسته اسناد پیش گفته تهیه می شود، که به کمک آن ها، پس از یخ شکنی در کارگاه، حاضران با استفاده از آن ها، با فعالیت های انفرادی و گروهی، برای ارزیابی راحتی و بی واسطه «تجربه زیسته» خود در سطح محلی در استان تشویق می شوند. علاوه بر آن این کارت ها، برای توانا تر شده در جهت تمرین انجام مسئولیت تسهیل گری مورد استفاده خواهند بود.

ب- انتخاب هماهنگ کننده های استانی برای برگزاری کارگاه ها

از آنجا که انجمن جامعه شناسی ایران دارای مجموعه ای از دفاتر دانشگاهی و استانی در سطح کشور است. امر انتخاب شرکت کنندگان، و دعوت از آنان برای حضور در کارگاه یک روزه، در گروه های مورد توافق با همکاری مسئولین دفاتر انجمن و کارشناس مسئول نماینده مدیر کل امور زنان و خانواده استانداری در هر استان انجام خواهد شد. انجمن جامعه شناسی ایران در این مرحله می کوشد:

نشست های کارشناسان مرتبط با حوزه خانواده، زنان و کودکان را برگزار نماید و برپایه تجربه زیسته آنان به تبیین مسایل وارائه پیشنهادات، هم افزایی برای ورود به مسایل بپردازد.

هدف نهایی، علاوه بر افزایش توانایی های تک تک شرکت کنندگان ایجاد فضای همدلی و هم افزایی علمی و تقویت سرمایه اجتماعی موجود در میان فعالان اجتماعی درحوزه کودکان، زنان و خانواده در سطح استان در یک شبکه پایدار با کمک مدیران دفاتر و جامعه شناسان علاقه مند است.

نمونه ای از موضوعات و مسائل مدنظر:

- اختلافات خانوادگی
- ازدواج؛ ازدواج و خانه داری؛ طرح شکوفه های عشق برای کمک به ازدواج؛ سن و رضایت به ازدواج از منظر نظام بین المللی حقوق بشر
- آسیب های تعاملی زوجین و خانواده آنها و پیا مد ها یش
- اضطراب خانواده؛ اضطراب و بیماری یکی از اعضای خانواده؛ برنامه مداخله محور برای کاهش اضطراب مادر

- اعتیاد: جو عاطفی خانواده و پیشگیری از اعتیاد؛ مشکلات اعضای خانواده های دارای فرد معتاد؛ نقش خانواده در پیش بینی گرایش فرزندان به اعتیاد

- الگوهای ارتباطی خانواده: نقش اعتماد اجتماعی بر ارتباطات انسانی در خانواده؛ الگوهای ارتباطی خانواده و سازگاری با دانشگاه؛ تأثیر الگوهای ارتباطی خانواده بر جهت گیری هدف در دانشجویان؛ رابطه الگوهای ارتباطی خانواده، اعتیاد به اینترنت و سازگاری تحصیلی دانش آموزان

- الگوی سلامت خانواده ایرانی

- آموزش زندگی خانواده بر رضایتمندی زناشویی

- باروری: عوامل مرتبط با به تأخیر انداختن باروری

- تأثیر خانواده بر جامعه پذیری بهداشتی

- تأثیر ساختار قدرت خانواده و انحرافات اجتماعی

- تربیت دینی فرزندان

- تعارض کار - خانواده

- تفاوت های جنسیتی و افسردگی

- توانمندسازی: الگوی توانمندسازی خانواده محور

- در موارد بیماری اعضای خانواده؛ توانمندسازی شغلی و کاهش تعارض میان کار - خانواده

- جهانی شدن و تغییرات خانواده

- حمایت از خانواده: جایگاه مهریه در نظام حقوقی ایران

- خشونت: علل جهانی افزایش خشونت سایبری علیه زنان؛ عوامل اجتماعی موثر بر نزاع های خیابانی

- روابط همسران و خانواده اصلی آنان

- زنان: اشتغال زنان، جایگاه زن و خانواده در اسناد فرادستی، زنان سرپرست خانوار، عوامل موثر بر جایگاه

زنان در ساختار قدرت نهاد خانواده؛ نگرش زنان به ارزش فرزندان

- سالمندی: بیماری های سالمندان
- سبک زندگی: سبک زندگی از دیدگاه قرآن و مدرنیته؛ سبک زندگی و بیماری، سبک زندگی و فعالیت بدنی (ورزش)

- سرمایه فرهنگی و فرزند مداری
- طلاق: پیش بینی تحمل پریشانی بر اساس مولفه های ارتباطی؛ جایگاه طلاق در سیزدهمین دهه ۸۰؛ خانواده نابسامان از دید زنان درگیر طلاق؛ رابطه عوامل جمعیت شناختی و رضایت زناشویی؛ زنان مطلقه و روابط اجتماعی و خانوادگی؛ طلاق و فرزندان؛ طلاق و فرزندان؛ طلاق و کارکرد خانواده.

- علل و زمینه های تمایل به زندگی مجردی
- عملکرد خانواده: عملکرد خانواده در خانواده های مادر سرپرست؛ عملکرد خانواده و تاثیرات بر فرزندان؛ عملکرد خانواده و رضایت و شادکامی زناشویی؛ عملکرد خانواده و سبک هویت فرزندان

- عوامل اجتماعی فرهنگی گرایش به ورزش همگانی
- عوامل موثر در شکل گیری سبک فرزند پروری
- فرزندخواندگی: ازدواج با فرزند خوانده در قانون

اساسی

- فضای مجازی و نظام ارزشی افراد
- قوانین و برنامه های دولت در حوزه خانواده
- کارکرد خانواده
- کودکان: کودکان دارای اختلال رفتاری؛ کودکان معلول؛ محیط خانواده و رفتار پرخاشگرانه در مدرسه
- نقش خانواده در بزهکاری فرزندان

- نوجوانان: رفتارهای پرخطر در نوجوانان؛ نوجوانان و ارتباطات با خانواده
- ازدواج: ازدواج با اتباع خارجی، ازدواج با زنان سرپرست خانوار؛ ازدواج مجدد، ازدواج ناموفق و تأثیر بر سلامتی، آمار مراجعه به مراکز مشاوره ازدواج، تبلیغ زندگی اشرافی در رسانه ها، ترویج ازدواج، تمایل دختران به ازدواج با مردان میانسال، سن ازدواج در ایران، طرح حداقل سن ازدواج برای دختران و پسران، نسبت جنسی نوزادان متولدشده در سال ۹۶، هزینه های مراسم ازدواج
- ازدواج دختران: آمار فرار دختران به خاطر ازدواج، طرح ازدواج دختران بدون اذن پدر
- ازدواج سفید: ازدواج سفید و جایگاه آن در قانون، بالا نبودن آمار ازدواج سفید، پیامدهای ازدواج سفید، ترویج ازدواج و اشتباه بودن واژه ازدواج سفید، دلایل ازدواج سفید در ایران
- اعتیاد: اعتیاد به تلفن همراه؛ اعتیاد به مواد مخدر صنعتی؛ اعتیاد زنان؛ اعتیاد و ایدز؛ آمار اعتیاد؛ آمار اعتیاد دانش آموزان و دانش آموز در معرض خطر؛ بهبود یافتگان؛ پیشگیری از اعتیاد؛ کاهش سن اعتیاد؛ مصرف دخانیات
- افزایش قیمت مسکن و اجاره و پیامدهای آن بر خانواده
- باروری: آینده باروری در ایران؛ صفر شدن نرخ باروری تا سال ۱۴۰۰
- بحرانی بودن کارکردهای خانواده
- بیکاری: بیکاری زنان؛ پیامدهای بیکاری، مقایسه نتایج شاخص بیکاری
- بیماری: ایدز؛ بیماری همسر؛ دیابت

- تجرد: آمار افراد مجرد؛ آمار تجرد قطعی در ایران؛ تک خانوارها و تک زیستی؛ دلایل ازدواج نکردن و ترجیح زندگی مجردی
- تعادل میان کار و زندگی
- چالش های دهه شصتی ها
- خشونت: آزار جنسی زنان در جامعه، آسیدپاشی، آمار خشونت علیه زنان، لایحه امنیت زنان در برابر خشونت
- خشونت در خانواده: افزایش میزان خشونت خانگی؛ خشونت زنان علیه زنان؛ خشونت زنان نسبت به مردان؛ خشونت مردان نسبت به زنان؛ خشونت نسبت به خانواده همسر؛ خشونت والدین نسبت به فرزندان؛ دلایل افزایش قتل های خانوادگی؛ دلایل خشم و عصبانیت، دلایل خشونت در خانواده؛ قتل اعضای خانواده؛ کنترل بیش از حد همسران
- خودکشی: بحران خودکشی در زنان میانسال؛ خودکشی مردان؛ دلایل خودکشی در زنان
- خیانت: اتهام خیانت به زن؛ خیانت زنان به مردان؛ خیانت مالی؛ خیانت مردان به زنان؛ دلایل خیانت خانوادگی
- رهایی فرزند از والدین و استقلال تعاملی
- زنان: آسیب های زنان؛ اشتغال زنان؛ بیمه زنان خانه دار؛ تصویر زنان در برنامه های تلویزیونی؛ توانمندسازی زنان؛ زنان زندانی؛ زنان سرپرست خانوار؛ سلامت زنان؛ طرح خروج زنان از کشور بدون اذن همسر
- سالمندی: افزایش سالمندی در ایران؛ افزایش سپردن سالمندان به مراکز نگهداری؛ بهبود سبک زندگی سالمندی؛ تأسیس انجمن سالمندی؛ تبدیل سالمندی

به یک معضل اجتماعی؛ دلایل مرگ زود رس قبل از سالمندی؛ روند سالمندی در ایران تا سال ۱۴۲۰؛ سالمندی و ناتوانی؛ شرایط نگهداری از سالمندان، ورزش همگانی و ورزش سالمندی

- سبک زندگی: انتقاد از سبک زندگی در برنامه های تلویزیونی؛ تبلیغات و تغییر سبک زندگی؛ تعریف سبک زندگی؛ تغییر سبک زندگی؛ سبک زندگی ماشینی و رخنه سرطان؛ کارتن خوابی سبک زندگی

- سقط جنین: استفاده از داروهای غیرمجاز؛ انتقاد از تبلیغ علنی سقط جنین؛ تأثیرات سقط جنین بر زنان؛ راه های پیشگیری از سقط جنین؛ مراکز سقط جنین غیرقانونی؛ هزینه سقط جنین؛ وضعیت سقط جنین در ایران

- شایع ترین دلایل مرگ جوانان ایرانی

- شکاف جنسیتی

- شکاف طبقاتی

- طلاق: ازدواج مجدد؛ اعتیاد و ایدز؛ آمار طلاق؛ آمار کودکان طلاق در بهزیستی؛ آموزش حین عقد؛ پیشنهاد حذف طلاق از شناسنامه زن بعد از ازدواج دوم؛ دلایل افزایش طلاق؛ دلایل طلاق؛ سه طلاقه شدن زنان بدون اطلاع از آن؛ طلاق به دلیل عدم صداقت در زمان خواستگاری؛ طلاق توافقی؛ طلاق زنان از همسرانشان در قانون؛ طلاق و حقوق کودکان؛ طلاق و مسائل فرزندان؛ طلاق و نفقه فرزندان

- فقر: آمار مربوط به فقر در ایران؛ برنامه های فقر زدایی؛ تأثیر فقر بر زندگی افراد؛ راه های فقر زدایی؛ فقر و بچه های کرایه ای؛ فقر و کودکان؛ محله های فقیر و مشکلاتشان

- کودکان: ازدواج کودکان؛ آموزش کودکان؛ بیماری؛

پیگیری لایحه حمایت از حقوق کودکان؛ تحصیل کودکان؛ تربیت مالی کودکان؛ چاقی کودکان؛ سرخوردگی کودکان به دلیل داشتن اسم نامناسب؛ شیوع فقر حرکتی در کودکان؛ فرزندخواندگی؛ کنکور؛ کودک آزاری (اقدامات گروه های مدافع حقوق کودک؛ آمار سوء استفاده جنسی از کودکان؛ رابطه بین سلامت روان والدین و کودک آزاری؛ سلب حضانت والدین کودک آزار؛ کودکان تراجنسیتی؛ موارد کودک آزاری)؛ کودکان بی سرپرست؛ کودکان فاقد هویت؛ کودکان کار و خیابان (آمار کودکان کار غیرایرانی؛ جمع آوری کودکان خیابانی؛ حمایت از کودکان کار و بازمانده از تحصیل؛ کودکان شاغل در کوره های آجرپزی؛ کودکان کار در معرض آزار؛ مرکز نگهداری از کودکان کار و زنان بی سرپرست)

- گرایش به تک فرزندی و بی فرزندی: آمار تک فرزندی و بی فرزندی؛ دلایل گرایش به تک فرزندی و بی فرزندی

- گفتگو و تعامل

- معلولیت: کودکان معلول

ما، جهان امروز و بحران معنا

گزارش هامون ایران از
سخنرانی سوسن شریعتی
در دانشگاه خلیج فارس

به گزارش وبسایت هامون ایران؛ تارنمای جامعه مدنی جنوب ایران، سوسن شریعتی به دعوت انجمن اسلامی دانشگاه خلیج فارس به بندربوشهر سفر کرد و طی سخنرانی در روز یکشنبه ۹ اردیبهشت ۹۷ در سالن ابن سینا به تحلیل تاریخی مفاهیم انسان ایرانی، جهان امروز و بحران معنا پرداخت.

سوسن شریعتی؛ دکتری تاریخ از انستیتو عالی مطالعات اجتماعی پاریس در ابتدا به دو پرسش اساسی که در عنوان بندی این سخنرانی مستتر بود پاسخ داد تا کرانه ها و خاستگاه سخنرانی اش را در این جلسه مشخص نماید؛ ابتدا اینکه چرا بحران در معنا هست

مجلس خبرگان رهبری
نامه
بحران

۵۳

شماره پنج

و چه دلیلی برای بحرانی نشان دادن وضعیت طبیعی وجود دارد؟ و دوم اینکه سخنران به عنوان یک تاریخدان و تحلیلگر تاریخی می تواند در باب بحران معنا صحبت کند؟

سپس دکتر سوسن شریعتی درباره دو مساله بالا به تحلیل پرداخت؛ چرخش مهمی در مطالعات تاریخی در چند دهه اخیر رخ داده و زمان در نگاه جدید تاریخی؛ یک معنای کوتاه مدت جامعه شناسانه نیست و یا یک معنای مجرد و انتزاعی فیلسوفانه نیست بلکه زمان را در یک بستر تاریخی قرار دهد و بنابراین مطالعات تاریخی می تواند درباره معنا و یا بحران معنا به تحلیل بستر تاریخی در یک دوره بلندمدت مانند ۱۵۰ سال اخیر در جامعه ایران بپردازد.

شریعتی در پاسخ دادن به دومین مساله به این نکته اشاره کرد که عملاً معنا چه می تواند باشد و آیا بحران در این معنا چه نوع رخدادی است؛ رخدادی ست مذهبی است یا اقتصادی و یا اجتماعی؟! علاوه بر این امروزی بودن در باب بحران معنا چه می تواند باشد؟ به این معنا می تواند باشد که امروز یعنی یک جریان درازمدت که به اینجا رسیده و نتیجه آن مسیر تاریخی، به امروز منجر شده است؟

سوسن شریعتی در ادامه اشاره نمود: به هر حال یک مورخ در تغییر زمان از دوره می گوید، از بازه های زمانی حرف می زند، شاخص تحلیل تاریخی در باب زمان؛ دوره هست و از طریق تفکیک دوره ها هست که تحلیلگر تاریخی می تواند به شیفت تاریخی یا تغییرات دوره تاریخی بپردازد. از سوی دیگر هر دوره ای یا به معنایی دیگر هر دورانی با چندگانگی ها و چندلایه گی های

معنایی رو به رو هست و عملاً تک لایه نیست، به نوعی با درهم آمیزی ناهمزمانها روبه رو هستیم. این چند ناهمزمانی در اینجا به این معنا هست که مثلاً لایه اقتصادی با لایه فرهنگی و یا لایه تکنولوژیک یکپارچه نیست و در یک زمان واحد و همزمان رخ نمی دهد.

این تحلیلگر تاریخی اشاره کرد: با این مقدمه می توان گفت نگره طولانی دیدن زمان و چندلایه دیدن دوره تاریخی این مزیت را دارد که بتوان درباب بحران معنا یا بحران اخلاقی با نگره ای تاریخی حرف زد.

سوسن شریعتی در تحلیل خود با استفاده از نظریه پل ریکور ادامه داد: ما درباب اخلاق یا معنا به زعم پل ریکور می توان در سه ساحت و یا سه پرسش وارد زیست اخلاقی شویم و معنای زیستن را تحلیل کنیم: اولین ساحت درباب «خویشتن» است و دومین ساحت درباب «دیگری» است و در سومین ساحت به «نهاد»های اجتماعی می پردازد که مناسبات خویشتن و دیگری را سامان می دهند.

این تحلیلگر تاریخی در ادامه به تبیین خود درباب بحران معنا با توجه به سه ساحت مذکور پرداخت و اشاره نمود: اگر جایی از بحران معنا و یا بحران اخلاقی در جهان امروز حرف می زنیم می توان نشانه هایی از آن را در تغییر و تحولات با این سه ساحت زیستن یافت. به عبارت دیگر هم در ساحت خویشتن و هم در ساحت مواجهه با دیگری و همچنین هم درباره نهادهای اجتماعی تنظیم کننده ساختارهای اخلاقی می توان نشانه های از بحران معنا را در جهان امروز یافت.

دکتر سوسن شریعتی در ادامه تحلیل خود متذکر نکته ای حساس نیز شد و آن اینکه در اینجا آنچه از «ما»

مستفاد می شود نه صرفاً «ما»ی شهروند جمهوری اسلامی است و نه «ما»یی که کلیت و جهانشمولیت دارد و به طور خاص مثلاً از انسان بحران زده غربی مصداق آورده می شود. لذا من در این سخنرانی تذکر می دهم که نباید بحث را درباره «ما» تقلیل دهیم و یا آنچنان انتزاعی و بزرگ کنیم که خودبه خود از معنا ساقط شود لذا توجه الی من در باب «ما» آن انسانی ست که در یک دوره مستمر و مداوم تاریخی از سال پیش تاکنون در جامعه ایرانی زیست کرده و با پرسشها و بحرانهای معنایی خاص خود مواجهه شده است و دستخوش تغییراتی فرهنگی-سیاسی شده است. و در نهایت باید این خویشتن تاریخی خاص را باید در بستری از یک مای بزرگتر و جهانشمولتر در دنیای مدرن بنشانیم و ببینیم با چه جریانی و زیستی مواجه هستیم.

سوسن شریعتی در ادامه از مساله چندلایه بودن خویشتن انسان ایرانی حرف به میان آورد و اشاره نمود: انسان ایرانی در جهان امروز با لایه های معنایی و هویتی متعدد و متفاوتی مواجه است و از همین رو پیچیدگی و درهم تنیدگی مسائل و بحران ها در زیست این انسان با هویت چهل تکه بسیار جدی و زیاد خواهد بود (همانگونه که علی شریعتی و داریوش شایگان در دهه چهل شمسی اشاره نموده اند. و عبدالکریم سروش در دهه های بعد این تحلیل را ادامه می دهد) در من به این چندلایگی هویتی در خویشتن ایرانی باید تراژیک بودن را نیز اضافه نمود؛ بدین معنا که تاخر فرهنگی در جامعه ایرانی باعث شده بدون گذراندن دوره های تاریخی به صورت منم و منسجم، به یکباره از

دوران سنت به دوران مدرن و پسامدرن پرتاب شده است و از همین رو عمیقا با تراژدی مواجه شده است. سوسن شریعتی در باب دیگری اشاره نمود که خویشتن در مواجهه با دیگری؛ پرسشی بسیار مهم از حیث اخلاقی و معنایی است؛ و نسبت با دیگری می تواند همان پرسشهای بحران آمیزی باشد که در زیست انسان امروز با آن مواجه شده ایم در ساحت سوم زیست اخلاقی باید نهادهای اجتماعی را به پرسش بگیریم که با ساختار اجتماعی برای تنظیم ارتباط خویشتن و دیگری چه کرده اند؟ در دوران معاصر این نهادها به صورت جدی با پرسش روبه رو شده است: نهادهایی مانند دولت، خانواده، سنت، دین و... همواره با پرسش روبه رو هستند.

سوسن شریعتی در تحلیل کلی در باب این سه ساحت از یک رخداد بحرانی در معنا در جهان امروز پرده برداشت و به این نکته اشاره کرد که باید در تعاریف و معناهای این سه ساحت بازاندیشی و بازنگری هایی انتقادی داشته باشیم تا بشود با مسائل و بحران ها کنار آمد و زیست اخلاقی و بامعنایی در جهان امروز داشت. البته در اینجا هر مکتبی و هر جریان فکری در این بازاندیشی ها و بازنگری ها، پاسخهای متفاوتی می دهد و عملا این همان جریان روشنفکری است که باید به این بحرانها پاسخ روشنگرانه بدهد

در پایان این جلسه سخنرانی، دانشجویان با پرسش و ارائه برخی نقدها به مفاهیم ارائه شده از طرف دکتر سوسن شریعتی مواجه نمودند و برخی توضیحات و بحث های تکمیلی از طرف سخنران ارائه شد.

گسل‌ها در جامعه مدنی ایران

احمد بخارایی؛
دکتری جامعه‌شناسی

در طول چهار دهه اخیر در ایران شاهد تغییراتی بوده‌ایم که یکی از آنها تغییر در گروه‌های مرجع است. در سال‌های نخستین پس از انقلاب ۵۷، روحانیون و گروه‌های مذهبی از مشروعیت نسبی برخوردار بودند و تا پایان جنگ ایران و عراق این پدیده جاری بود. بر این اساس، شهادت‌طلبی شعار روز بود. پس از اتمام جنگ با پذیرش قهری قطع‌نامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، مشروعیت گروه‌های مرجع دینی با تزلزل مواجه شد زیرا وعده‌های داده شده در طول جنگ و شعارهای مطرح شده به فرجام نرسید. یکی از آنها فتح قدس بود. پس از اتمام جنگ، دوران سازندگی با مرجعیت گروه‌های

فصلنامه علمی-تحقیقی
دوره پنجم

۵۸

شماره پنج

تکنوکرات مذهبی پا به صحنه گذاشت. نظر به روند ناقص و اعوجاجی تسلط تکنوکرات‌ها در دوران سازندگی یعنی پس از جنگ در سال ۶۸، گروه‌های مرجع در ایران در یک دوره ۸ ساله از ماهیت اقتصادی به سمت سیاسی تغییر جهت دادند. جامعه مدنی رنگ و بوی سیاسی به خود گرفت و دوم خرداد ۷۶ زاده شد. این مولود ناشی از اعتراضات نسبت به روند بیمارگونه دوران سازندگی بود، زیرا وجود رانت در میان تکنوکرات‌ها گاهی سازندگی را به نوعی بزرگ سازی شهری تقلیل داده بود. در این دوران هرچند استارت نوسازی زده شد اما چندان موفق نبود چون فاقد رقابت فارغ از رانت بود. حرکت در یک حلقه معیوب در روند نوسازی، مشروعیت گروه‌های سابق را آرام آرام در سال ۷۶ با تزلزل مواجه ساخت و جامعه مدنی با مرجعیت گروه‌های سیاسی در سال ۷۶ با امید فراوان پا به صحنه انتخابات گذاشت و حماسه آفرید و سیدمحمد خاتمی که شعارهای مورد پسند جامعه مدنی را سر داده بود با رای زیاد انتخاب شد به گونه ای که اصولگرایان غافلگیر شدند. دوره نخست ریاست جمهوری خاتمی توأم با فراز و نشیب‌هایی بود که یکی از آنها توقیف دسته جمعی مطبوعات از سوی مرجعی بود که همسو با دولت قانونی نبود و این ضربه بزرگی به مشروعیت مجموعه حاکمیت در ایران نزد مردم زد و پس از سال ۷۸، جامعه به یک کما رفت و این ادامه داشت تا سال ۸۰ که برای بار دوم، جامعه مدنی به صحنه آمد تا ضمن نومیدی باز هم از خاتمی استمداد بطلبد تا شاید دوباره جان گیرد. دور دوم ریاست جمهوری ایشان هم با نزاع‌های درون حکومتی به پایان رسید به گونه ای که جامعه تقریباً از اصلاح طلبان نومید شد و محمود احمدی نژاد از این

فضا استفاده کرد و در سال ۸۴ بر مسند ریاست جمهوری تکیه زد. در این دوران جامعه مدنی که خسته و کم انگیزه شده بود و گروه‌های مرجع اصلاح طلب رنگ باخته بودند دوباره مرجعیت اصول‌گرایان، قوت گرفت و فضا را به نفع معیشت جویان، رقم زد و اصول‌گرایی افسار گسیخته به جان جامعه مدنی افتاد به گونه ای که دانشگاه‌ها انبوه از تظاهر به دین‌داری و علم‌زدایی شد. در پایان دوره نخست ریاست جمهوری ایشان در سال ۸۸، هنوز جامعه مدنی با مرجعیت اصلاح طلبان مجاب نشده بود که با تمام قوا به صحنه آید و از سوی دیگر بخش قابل توجهی از جامعه از فقدان گروه مرجع رنج می برد. در این میان به میرحسین موسوی که برای خیلی ها ناشناخته بود اما در مقابل اصول‌گرایی افسار گسیخته قد علم کرده بود اقبال صورت گرفت اما این اقبال، کافی نبود و با مهندسی انتخابات، نهایتاً بار دیگر اصول‌گرایی، سکان‌دار جامعه شد. بحران جدی در مشروعیت گروه‌های مرجع در دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد از سال ۸۸ آغاز شد که همراه با فشار اقتصادی از آن طرف مرزها بود و نهایتاً این دولت زانوی تسلیم به زمین زد و سال ۹۲ جامعه به وعده‌های حسن روحانی دل بست زیرا بخشی از جامعه مدنی چاره ای جز این نمی‌دید که بین بد و بدتر دست به انتخاب بزند. روحانی تصور می‌کرد می تواند با مذاکره با غرب، فضای باز در ایران ایجاد کند و به بحران مشروعیت گروه‌های مرجع پایان دهد اما او با موانع بزرگی مواجه بود که یکی از آنها ریشه در قانون اساسی داشت. بر اساس قانون اساسی، رهبریت نظام از اختیارات ویژه ای برخوردار است که می‌تواند در منازعه با تصمیمات رییس دولت قرار گیرد.

رهبری نظام از اختیارات گسترده از انتخاب اعضای شورای نگهبان که نظارت تام و استصوابی بر انتخابات مجلس قانون‌گذاری دارند تا انتخاب رییس قوه قضاییه و رییس سازمان تک صدای صدا و سیما، برخوردار است. دولت حسن روحانی در گام‌های نخست مذاکرات موسوم به برجام با غرب، موفق جلوه می‌کرد اما تحلیل‌گران فارغ از ارزش و قدرت در ایران از همان نخست نسبت به تحقق وعده‌ها و توافقات تردید داشتند زیرا انتظار غرب از ایران، به ویژه با فشار اپوزیسیون، فراتر از تعلیق روند غنی‌سازی اورانیوم بود. آنها به نقض حقوق بشر در ایران توجه داشتند. نهایتاً دوره نخست ریاست جمهوری روحانی در سال ۹۶ به پایان رسید و او با طرح وعده جدید مبنی بر تحقق برجام در دوره دوم ریاست جمهوری اش، نظر جامعه مدنی خسته و درمانده را به سمت خود جلب کرد و بار دیگر در سال ۹۶ بر مسند ریاست جمهوری تکیه زد اما جمهوریخواهان در آمریکا با استناد به نقض حقوق بشر در ایران، کام او را تلخ کردند و با خروج آمریکا از برجام در چند هفته قبل، اینک اقتصاد شکننده ایران با هیولای تورم و غول نقدینگی و کاهش ارزش ارز ملی با افزایش نرخ دلار حدود هشتاد درصد دست به گریبان است که طبیعتاً اثراتش در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی باز نشر می‌شود. اینک بخش‌هایی از جامعه مدنی از دولت‌های فرادست و فرودست فاصله گرفته و شکاف عمیقی بین مجموعه حاکمیت در ایران و بخش‌های اثرگذار در جامعه مدنی مشاهده می‌شود. در این میان اصلاح‌طلبان تریبون‌دار و رسمی تلاش می‌کنند خط ارتباطی بین جامعه و دولت شوند اما بخشی از جامعه مدنی در دی ۹۶ با طرح شعار: «اصلاح‌طلب، اصول

گرا- دیگه تمومه ماجرا»، دست رد به سینه آنها زده است با این استدلال که طی چند نوبت، ایشان امتحان خود را پس داده اند و نمره قبولی نگرفته اند. اینک برخی معتقدند مجموعه «قدرت»، تمام جامعه مدنی را نمایندگی نمی‌کند و بخش‌هایی از جامعه فاقد گروه‌های مرجع است و بحران مشروعیت در میان گروه‌های مرجع پیشین پدیدار شده است. حال باید دید منظور از جامعه مدنی و گروه‌های مرجع چیست.

گفته می‌شود بین جامعه مدنی و حکومت دموکراتیک رابطه علت و معلولی دو سویه وجود دارد و هیچ‌کدام بدون دیگری پدید نمی‌آید. در یک جامعه مدنی نهادها و گروه‌های مستقل از دولت وجود دارد. در جامعه مدنی، میکروفون‌ها در اختیار نخبگان سیاسی- اجتماعی است نه مانند آنکه پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد با کنار گذاشتن افرادی مانند امینی، فضای ضدمدنی ایجاد کرد و نه مانند آنکه در دهه‌های اخیر، پیام نخبگان، سیاه نمایی قلمداد شود و روزنامه‌ها با فشار مواجه باشند. جامعه مدنی در چهار حوزه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارای شاخص است. الف: در حوزه «فرهنگی» نوعی هم‌گرایی فرهنگی در کنار کثرت‌گرایی در یک جامعه مدنی مشاهده می‌شود. یکی از نمونه‌های این شاخص در کشور سوئد قابل مشاهده است آنجا که هر ساله در تابستان یک هفته با عنوان «جشن فرهنگی گوتنبرگ»، جشنواره‌ای متشکل از مراسم و آیین‌ها در کشورهای آمریکای جنوبی، اروپای شرقی، آفریقا تا آسیا و ایران در خیابان‌ها و سینماها و سالن‌ها از سوی مهاجران برپا می‌شود. سوئد کشور یک فرهنگی است اما با

مهاجران از فرهنگ‌های دیگر مواجه شده و این‌گونه سعی دارد جامعه مدنی را تحکیم بخشد. اما ایران که دارای فرهنگ‌های گوناگون است هم‌گرایی فرهنگی‌اش در قالب پذیرش خرده فرهنگ‌های محلی مانند آموزش رسمی زبان‌های محلی در کنار زبان ملی تحقق می‌پذیرد که متأسفانه چنین نشده‌است. از سوی دیگر در سطح کلان در یک جامعه مدنی، هم‌گرایی فرهنگی به معنای پذیرش و خودی کردن فرهنگ جهانی است اما در ایران با برچسب «تهاجم» نسبت به بسیاری از عناصر فرهنگ جهانی مواجه هستیم که بخش «فرهنگی» جامعه مدنی را با تزلزل مواجه ساخته‌است. ب: حوزه دوم جامعه مدنی عبارت از «اجتماعی» است. جامعه‌ای دارای مدنیت کامل در بخش اجتماعی به معنای قرن بیست و یکمی‌اش است که دارای پنج ویژگی باشد؛ اول: به شهروندانش آموزش داده شود تا به حقوق خود آگاه شوند و بیاموزند که چگونه از حقوق خودشان به عنوان «بشر» در سطح جامعه دفاع کنند مثلاً به زنان نسبت به انواع خشونت‌ها علیه آنها. دوم: گروه‌ها و افراد جامعه بتوانند بر اجرای درست قوانین نظارت داشته‌باشند و خود، علیه فساد مبارزه کنند. سوم: این امکان برای افراد در قالب‌های گوناگون فراهم شود که از منافع صنفی، سازمانی، قشری و.. خود دفاع کنند. مثلاً یک دانشجو بداند چگونه باید از منافعش دفاع کند. چهارم: در جامعه مدنی از بروز نزاع‌های قومی و مذهبی در اشکال گوناگون کلامی و رفتاری پیشگیری می‌شود. پنجم: «اخلاق مدنی» پدیدار می‌شود به این معنا که افراد جامعه ذیل گروه‌های مرجع، مسؤلیت‌پذیر می‌شوند. اینجاست که سازمان‌های مشارکت‌جوی داوطلب شکل می‌گیرند تا

بار سنگین دولت‌ها برای انتظام اجتماعی سبک شود. در ایران مشاهده می‌شود که جز در مورد چهارم، موفقیتی حاصل نیامده و این مورد هم در شرایط کنونی با سو، تدبیر دولت‌های فرادست و فرودست با چالش مواجه شده است. بخش اجتماعی جامعه مدنی در ایران با تزلزل و بحران جدی روبه‌روست. پ: در حوزه سوم جامعه مدنی یعنی «سیاسی» با چهار شاخص مواجه هستیم؛ اول: تلاش می‌شود با گسترش و تعمیق سطح فکر عامه و شهروندان معمولی، قدرت دولت محدود شود. تلاش نمی‌شود که با ارسال پیام‌های یک‌سویه در جهت خواست «قدرت»، سواد رسانه‌ای افزایش نیابد و آگاهی، میسوط نشود. دوم: جامعه مدنی به معنای خاص خودش که دربردارنده مسئولیت پیوند بین دولت و شهروندان معمولی است رسماً امکان بروز و ظهور و فعالیت داشته‌باشد. در این فضا، گفت و شنود بین شهروندان معمولی و صاحبان قدرت به واسطه جامعه مدنی شکل می‌گیرد. سوم: در جامعه مدنی، اشتراک سیاسی شهروندان به واسطه شکل‌گیری احزاب و تشکلهای گسترش می‌یابد و اعضای جامعه بیشتر احساس می‌کنند به قدرت نزدیک شده‌اند تا بخشی از قدرت را به خود اختصاص دهند. چهارم: نهاد انتخابات در جامعه مدنی، یک نهاد گزینشی و استصوابی و کوتاه مدت نیست بلکه مبتنی بر آزادی در کاندیدا شدن و انتخاب کردن است. در ایران، نهاد انتخابات تحت تاثیر نظارت استصوابی شورای نگهبان قانون اساسی با ناکارآمدی مواجه شده است. ملاحظه می‌شود که تقریباً در تمام چهار شاخص در حوزه «سیاسی»، جامعه مدنی در ایران با چالش و بحران مواجه است. ت: چهارمین حوزه جامعه

مدنی به «اقتصاد» تعلق دارد. در یک جامعه مدنی، اقتصاد رقابتی و آزاد به دور از رانت‌جویی و تبعیض در فرصت‌های تولید و توزیع کالا و نیز مبتنی بر رعایت منافع ملی و کنترل فاصله طبقاتی پدیدار می‌شود. متأسفانه در ایران امروز پس از چهار دهه تلاش اقتصادی، شاهد اقتصاد شکننده مبتنی بر صدور نفت خام و گاز و نبود چرخه تولید فزاینده هستیم. در یک جمع‌بندی باید گفت که حوزه‌های چهارگانه در جامعه مدنی دارای پیوند ارگانیک با هم هستند. اگر در یک حوزه ناکارآمدی و کم‌توجهی صورت پذیرد اثراتش در حوزه‌های دیگر باز تولید می‌شود. اگر در یک جامعه، کثرت‌گرایی فرهنگی به معنای خاص (درون نظامی بین خرده‌فرهنگ‌های محلی) و عام (برون نظامی بین عناصر فرهنگ جهانی) تحقق نیابد کارکردهای مرضی و بیمارگونه حوزه فرهنگ به تمام بخش‌های پنج‌گانه در حوزه اجتماعی نفوذ می‌کند و از آنجا به بخش‌های چهارگانه در حوزه سیاسی سرایت می‌کند و نهایتاً در حوزه اقتصاد، مجتمع می‌شوند و جامعه مدنی با مشکلات اولیه در معیشت مواجه می‌شود آن‌گونه که در بهار سال ۹۷ در ایران با آن مواجه هستیم و قشرهای گوناگون از کارگران تا معلمان در بین شاغلان و هم‌چنین بیکاران انبوه با نرخ حدود ۴۰ درصد در واقعیت بیرونی را در بر گرفته‌است. در قسمت بعد به تعریف گروه‌های مرجع می‌پردازیم تا مشخصاً به یکی از بحران‌های کنونی در ایران که ناشی از وجود جامعه مدنی اعوجاجی است اشاره شده‌باشد. گروه مرجع ابتدا یک موضوع در حوزه روانشناسی اجتماعی بود اما اینک گسترده شده‌است و علاوه بر سطح خرد، سطوح میانه و کلان را هم در بر گرفته‌است. مرتون، گروه مرجع را به

پذیرفته شدن ارزش‌هایش از سوی دیگران تعریف می‌کند. کوزر و روزنبرگ، گروه‌های مرجع را عامل هم‌نوابی اجتماعی می‌دانند پس تعریف نخست به ویژگی کنشگر روی آورنده به گروه مرجع توجه دارد و تعریف دوم به پیامد و کارکرد تعامل بین کنشگر و گروه مرجع اشاره کرده‌است. هر چه باشد، گروه‌های مرجع دارای کارکرد در جامعه هستند و گریزی از آنها نیست زیرا اعضای جامعه نیاز دارند که به دیگران «اعتماد» کنند. جامعه‌ای که با بحران اعتماد مواجه است تار و پودش از هم گسیخته و فاقد کارکرد است. اعتماد یعنی احساس «بودن»، عدم اعتماد یعنی احساس وجود اجتماعی نداشتن و احساس انزوا و پوچی کردن. در این حالت است که از خودبیبگانگی فردی و اجتماعی گسترش می‌یابد و خودکشی‌ها و تشدید و گسترش مصرف مواد، یکی از نشانه‌های وجود این انزوای اجتماعی است. پس انزوای اجتماعی ناشی از احساس عدم تعلق به گروه‌های مرجع در جامعه، اگر چه در نگاه نخست یک موضوع اجتماعی به نظر می‌رسد اما مانند حوزه‌های چهارگانه در جامعه مدنی، ریشه در چهار خرده نظام در جامعه دارد. در جامعه‌ای که مدنیت به معنایی که ذکر شد تقلیل یابد گروه‌های مرجع کم‌رنگ شده و انزوای اجتماعی افزون می‌شود. بنابراین علاوه بر انزوای اجتماعی، باید از انزوای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هم نام برد که همه به از خودبیبگانگی فردی و جمعی می‌انجامد. گروه‌های مرجع به تناسب رشد جوامع، تغییر می‌کنند. در جوامع ساده، گروه خانواده به عنوان گروه مرجع مطرح بوده‌است. در جوامع در حال گذر از ساده‌بودن به پیچیده‌شدن، گروه‌های مرجع هم تغییر می‌کنند همان‌گونه که در سال‌های نخست پس از انقلاب

اسلامی، کم و بیش روحانیون گروه مرجع اصلی در جامعه بودند اما پس از دوران جنگ، چشم‌ها به سوی تکنوکرات‌های مذهبی بود و پس از ناکارآمدی آنها در سال ۷۶، جامعه به سمت سیاسیون مذهبی متمایل شد. اما از سال‌های ۸۴ به بعد، ناکارآمدی سیاسیون اصلاح‌طلب مذهبی منجر به تغییر گروه‌های مرجع سیاسی به سمت سنت‌گرایان معطوف به معیشت شد تا نهایتاً پس از ناکارآمدی این گروه مرجع در سال ۹۲، آخرین چرخش جامعه به سوی اعتدال‌گرایان مذهبی در عرصه سیاست معطوف به معیشت و رشد اقتصادی بود. چرخش‌های سیاسی در جامعه توأم با تغییر در گروه‌های مرجع بوده‌است به گونه‌ای که در سال‌های اخیر یکی از گروه‌های مرجع برای اعضای جامعه در عرصه ارتباطات، گروه‌های بیرونی و شبکه‌های اینترنتی بوده‌اند. بر این اساس شاهد شکل‌گیری گروه‌های فرا مرجعی هستیم. انتخاب گروه مرجع تابع متغیرهایی مانند سن، جنس، سطح تحصیلات، مکان (اقوام) و فضا (واقعیت اجتماعی متشکل از حوزه‌های چهارگانه در نظام اجتماعی) است. به عنوان مثال، دانشجو دنبال گروه مرجعی است که بتواند به دو نیازش پاسخ گوید: ۱- در کنارش «هویت» پیدا کند. یعنی باورها و ارزش‌هایش را از آن بگیرد و با آن احساس یکی بودن کند. ۲- بتواند در مورد خودش «قضاوت» کند. یعنی با ارجاع به گروه مرجع بتواند خود را محک بزند و به صورت مقایسه‌ای نسبت به داوری دیگران از کنش خودش، ارزیابی داشته‌باشد. حال چه یک دانشجو، چه یک زن، چه یک کارگر و چه یک معلم و استاد و هنرمند و ... همه نیازمند ارجاع به گروه مرجع هستند تا این دو نیاز خود را پاسخ گویند. کم رنگ شدن

گروه‌های مرجع به پاسخ نیافتن نیازها و تجمیع آنها و نهایتاً به هنجارشکنی و در شکل نهایی به «بی‌هنجاری» منجر می‌شود. به عنوان مثال در حوزه سیاسی، اگر در یک جامعه مدنی، اعتماد سیاسی با بحران مواجه شود و گروه‌های مرجع، مرجعیت خود را از دست بدهند حس هویت ملی هم تهدید می‌شود و گسل نزاع‌های قومی و مذهبی و نژادی فعال می‌شود. گروه‌های مرجع در سه سطح خرد، میانه و کلان قابل ملاحظه هستند. اگر یک شهروند به این نتیجه رسیده‌است که زندگی در کشورهای پیشرفته برای زندگی کردن بهتر از کشور خود است یعنی گروه مرجع خودی به گروه مرجع بیگانه، تغییر کرده‌است و این در سطح «کلان» است. متأسفانه وجود حدود پنج میلیون ایرانی در خارج و نیز شدت علاقه به مهاجرت از کشور و رشد روز افزون درخواست مهاجرت در روی آوردن به سفارت‌های خارجی در حال حاضر، حکایت از فعال شدن گسل گروه‌های مرجع غیر خودی در سطح کلان دارد. گویی فرهنگ ایرانی-اسلامی با بحران مرجعیت مواجه است. در سطح «میانه»، گروه مرجع بودن شبکه‌های اینترنتی و ماهواره‌ای در کسب اطلاعات، به معنای عدم مشروعیت گروه مرجع داخلی در اطلاع‌رسانی اعم از رسانه تک صدای ملی یا روزنامه‌ها و جراید یک‌سویه نگر تحت فشار امنیتی یا تحت تنگ نظری‌های حزبی و گروهی است. انتخاب گروه مرجع دوستان در محافل خصوصی، نشان از مشروعیت این گروه مرجع در سطح «خرد» دارد که جایگزین گروه مرجع خانواده شده‌است. بر اساس تحقیقات اجتماعی، گروه دوستان بیشترین تاثیر، گروه هنرمندان و ورزشکاران در حد متوسط، گروه معلمان و استادان و فرهنگیان در حد کم و

نیز گروه‌های سیاسی متمایل به اصلاح‌طلبی درون حکومتی و رسمی هم در حد کم و بالاخره گروه‌های سیاسی اصول‌گرا و سنت‌گرا و روحانیون در حد بسیار کم، گروه‌های مرجع در میان قشرهای متوسط شهری بوده‌اند. فوت یک هنرمند در سال ۹۳ (پاشایی) و عکس‌العمل جوانان در قبال آن حکایت از مرجع بودن گروه هنرمندان در حد متوسط در میان نسل جوان است. روی آوردن به ورزشکاران به ویژه فوتبالیست‌ها به نحو افراطی هم گویای مرجعیت نسبی این گروه است. در جامعه‌ای که نخبگانش دارای تربیون نیستند و فضای تک صدایی حاکم است طبیعتاً روشنفکران، مخاطب نخواهند داشت و اثرگذاری‌شان کاهش می‌یابد و غیر نخبگان جایگزین آنها در گروه‌های مرجع می‌شوند.

در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که:

- ۱- در ایران کنونی در مراجع فکری و گروه‌های مرجع بحران مشروعیت وجود دارد. این بحران ریشه در چهار حوزه در نظام اجتماعی دارد.
- ۲- در ایران منتهی به سال ۱۳۹۷، حوزه سیاسی در جامعه مدنی نقش اساسی در ایجاد بحران مشروعیت در گروه‌های مرجع ایفا کرده‌است زیرا اعضای جامعه که تاکنون قواعد شهروندی را در انتخابات رعایت کرده‌اند اینک حس می‌کنند عناصر قدرت در اجرای وعده‌های‌شان، سست عهد و ناپایدار و ناتوان هستند.
- ۳- به نظر می‌رسد گروه‌های مرجع از مرز «خودی»، اعم از دولت‌های فرادست و فرودست در بین قشرهای شهری عبور کرده‌اند.
- ۴- بخش قابل توجهی از جامعه مدنی با فقدان گروه

مرجع مواجهه است که به دو شکل نمایان می‌شود: طغیان (جنبش محرومان در دی ۹۶ یا فاقد گروه مرجع بودن حدود یازده میلیون کارگر به رغم وجود ۷۴۰۰ تشکل رسمی کارگری)، انزوا (مهاجرت یا افسردگی اجتماعی و مصرف مواد و ...).

۵- تقدم معیشت بر دموکراتیزاسیون نزد قشرها در طبقه پایین جامعه که درصد زیادی از اعضای جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند.

۶- نیاز به تقویت جامعه مدنی که اینک به شدت متزلزل شده و هویت‌های منفرد قومی و صنفی و قشری سر برون آورده‌اند. در این شرایط احتمال برقراری یک نظم قهری امنیتی وجود دارد که صرفاً صورت مسأله پاک خواهد شد.

۷- جامعه مدنی ایران، نیازمند یک برساخت‌گرایی فراجناحی است. در این برساخت‌گرایی بخش‌هایی از ساختار حقوقی-سیاسی جامعه نیازمند اوراق‌سازی و برساخت است. نتیجه این برساخت، برقراری کنش‌های ارتباطی معقول و کارکردی خواهد بود. برخی معتقدند این برساخت با نیروهای جناحین که تاکنون در ساختار قدرت به طور رسمی ایفای نقش کرده‌اند کمتر امکان تحقق دارد زیرا مرجعیت آنها با بحران مواجه شده است. تحلیل آنها مبتنی بر لزوم شکل‌گیری اصلاح‌طلبی پیشرو و مترقی برخوردار از مسلک آزادی و فارغ از انحصار جناحی، متشکل از نیروهای اصلاح طلب داخلی است که در جریان عمل و کنش اجتماعی با پرداخت هزینه‌ها به ایده خود جامعه عمل پوشانده‌اند و لباس حبس و حصر به تن کرده‌اند.

از جامعه‌شناسی تفسیری چقدر می‌دانیم؟

بی تا مدنی؛
دکتری جامعه‌شناسی

به تازگی جناب علی طایفی در مرور گفتگوی دکتر ح.ا. تنهایی درباره‌ی گفتمان مطالبه‌گری هم‌پارادایم تفسیری و هم‌تحلیل‌دکتر تنهایی را بیراهه‌ای از مسائل اجتماعی ایران می‌داند. به نظر می‌رسد منتقد محترم بیش و پیش از هر چیز در فهم صحیح پارادایم تفسیری دچار سوء‌تعبیراتی است که به موازات شیوه‌ی غیر فنی نقادی او (که قصد پرداختن به آن در این مجال نیست)، مواردی را به پارادایم تفسیری (مشخصاً دستگاه نظری هربرت بلومر) و به تبع آن تحلیل تنهایی نسبت می‌دهد که مخدوش و ناوارد است. در سطور پیش رو به برخی از این موارد اشاره و پاسخ داده می‌شود:

۱- فوق قضایای سه گانه کنش بلومر(قضیه اعیان، قضیه کنش متقابل اجتماعی، و قضیه تفسیر) کنش مدنی الزاما کنشی متقابل و نمادی است. این دو بر خلاف نظر منتقد محترم نه تنها تنافری با هم ندارند بلکه به نوعی هم فراخوانی مفهومی و عملی دارند. قضیه سوم یا قضیه تفسیر در دیالکتیک خود با خود و من اندامی با من اجتماعی است که شرح و بسط یافته است. به دیگر سخن کنشگر اجتماعی انتخاب می کند، کنترل می کند، به تعلیق در می آورد، از نو بنیاد می نهد تا به مطالبات خود دست یابد. در پارادایم تفسیری قرار نیست طیفهای گوناگون مطالبه گر به تماشای زورمداری ساخت سیاسی، اقتصادی، یا حقوقی سرسخت بنشینند پشت به زیر فشار سلطه آنها خم کنند. پس، از خلال کنشهای متقابل اجتماعی معانی مشترک فهم پذیر و ارتباط پذیر شده و درهم بافتگی آنها مبنای عمل اجتماعی قرار می گیرد. مطالبات صنفی کارگران، زیان دیدگان مؤسسات مالی و اعتباری، زنان، معلمین و سایر مواردی که دکنتر تنهایی بدنها اشاره کرده، از این سنخ است. اساسا میدان مطالعاتی جامعه شناسی تفسیری سازمان کنش پیوسته ای است که حاصل در هم تنیدگی کنشهای متقابل نمادی مطالبه گران اجتماعی است. این در هم بافتگی، بنا بر همان فهم مشترک از اعیان اجتماعی(در اینجا مطالبات مدنی) در خود جمعی مردم در اینجا خود صنفی، خود جنسیتی، و یا برآیندی از آنها در قالب خود ملی) متبلور می شود.

۲- دسته بندی مطالبات شهروندی به گونه هایی که در تحلیل دکنتر تنهایی آمده صرفا یک دسته بندی انتزاعی نیست و او در یک رویکرد نظری محض درنمانده بلکه

برای هر یک از آنها مابه ازای عملی تحقق را متصور شده که تا پایان گفتگو پیشنهادهایی را نیز ارائه می دهد.

۳- نکته دیگر آنکه بر خلاف برداشت منتقد محترم این مطالبات ماهیتی صرفاً قشری ندارند و دکتر تنهایی نیز جایی در گفتگوی خود چنین تأکیدی نداشته است. چه بسا همان گونه که جناب طایفی نیز به درستی اشاره می دارد، مطالبات یکی از طیفها با مطالبات طیفی دیگر هم پوشانی و در هم آمیختگی داشته باشند. مثلاً تحقق مطالبات جنسیتی زنان شاغل به ویژه در خطوطی از مسیر کنش که شخصی، سیاسی تلقی شده می تواند در پیچ و خم دهلیزهای لابی گری و چانه زنی جمعی پی گرفته شود و سیاست ورزانی که برای تسهیل معیشت صنوف و اتحادیه های کارگری می کوشند بتوانند رهاوردی مفید به حال زنان شاغل نیز داشته باشند. بدین ترتیب یک هم افزایی نیز در این جاها امکان پذیر می شود.

۴- ساخت سیاسی یا اجتماعی که طایفی در انتهای کوچه آن بن بست می بیند، در دستگاه نظری هربرت بلومر یک ویژگی مهم دارد و آن فشارآوری یا سرسختی آنست. در این معنا بلومر می پذیرد که فشار ساخت اجتماعی در برابر خواسته های کنشگران اجتماعی قدرت زیادی دارد و غلبه بر آن کار دشواری است اما هرگز و هرگز نمی پذیرد که کنشگران اجتماعی شرطی شرایطی شوند که فشار ساخت لجوج برایشان ایجاد کرده است. بدین ترتیب از نگاه بلومر و نیز شاگردش تنهایی انتهای این کوچه گریزگاه چاره اندیشی است برای برون رفت از هر گونه بن بست. این به معنای رأی موافق و مخالف دادن به دوام و بقای نظام های سیاسی حاکم نیست. هم چنانکه

جامعه شناس الزاما ایده ئولوگ سیاسی نمی باشد.

۵- به نظر می رسد زاویه دید عواملگرا و یا کم خوانی بنیانهای معرفت شناختی و روش شناختی جامعه شناسی تفسیری و یا ترکیبی از هر دو مانع از شناخت کامل و جامع منتقد محترم از پارادایم تفسیری شده، که اگر چنین نبود ذهنیت او نیز در دوگانه ساخت و کنش یا خرد و کلان معلق نمی ماند. در پارادایم تفسیری ساخت یا چارچوب نه علت العلل کنش است و نه آنکه کنش تحت تعیین ساخت است. کنش عین ساخت است و در واقع هر برسازی کنشی که صورت می گیرد، خود به پدیدآوری ساختی نو می انجامد. در دستگاه نظری بلومر مفهوم «احتساب عملگرایانه» برای تحلیل موقعیت مسئولانه و آگاهانه کنش‌مندان کاربرد دارد. در پارادایم تفسیرگرایی آمریکایی عواملگرایی و بنیانهای معرفت شناختی جبرگرایانه محلی از اعراب ندارند. هر آنچه در چنته تبار شناسی هستی شناسی جامعه شناسی تفسیری و گونه آمریکایی آن هست با اگزیستانسیالیسم، پرسوسوالیسم، پرگمتیسم و دیالکتیسیسم مرتبط می شود، نه با دیترمینیسم و نه با فیثالیسم. بدین ترتیب سکوت و خاموشی، عدم مشارکت سیاسی، مخالف/ موافقت نکردن، علی رغم ظاهر منفعلانه ای که دارند بر مبنای آگاهی، احتساب عملگرایانه و انتخاب رخ داده و کنشهایی معنادار، ارتباط پذیر، نمادین، متقابل و البته مدنی محسوب می شوند.

۶- دیگر خطای معرفت شناختی منتقد محترم خرد انگاری و فروکاستن تحلیل‌های جامعه شناسی تفسیری به تحلیلهایی روانشناختی است. این در حالی است که بلومر در تحلیل دیالکتیکی قدرت در جامعه صنعتی یکی

از موثق‌ترین نظریه‌پردازانی‌های کلان‌جامعه‌شناختی را ارائه می‌دهد. نظریه سلطه و حلقه‌های قدرت، نظریه جنبش‌های اجتماعی، نظریه سامان، نظریه صنعتی شدن، و قضایای کنش به ویژه قضیه سوم او، همگی گواه بر رد چنین مدعایی است.

۷- چه بسیار تحلیل‌هایی که نگرش جبرگرایانه پشت آنها ما را از شناخت عناصر حساساگر واقعی در میدان عمل باز می‌دارد. به نظر می‌رسد چنین رویکردی سبب شده تا منتقد محترم هرگونه توفیق در حصول مطالبات توسط کنشگران اجتماعی را مؤکول به تغییرات بنیادین یا برافتادن نظام حاکم سیاسی بداند. چنین رویکردی با منطق دوقطبی هگلی البته در اینجا سازگار می‌افتد؛ جایی که مطالبه‌گران در برابر عناصر ریز و درشت ساخت اجتماعی سرسخت به صف آرایی برای براندازی ساخت واداشته می‌شوند. بر این مبنا طبیعی است که قضاوتی اینچنین شکل بگیرد و چاره‌برون رفت از بن بست سیاسی فروپاشی نظام دانسته شود. حال آنکه تحلیل تفسیری مورد بحث ابدا در صدد نفی و اثبات این قطبی‌سازی نیست. منطق گفتگوی بلومر در جامعه‌شناسی صنعتی و در مورد جوامع صنعتی آغازین و نیز جوامع مدرن تأکید بر چانه‌زنی جمعی گروه‌های ذی‌نفع و نقش اعتصابات صنفی اتحادیه‌ها و گروه‌های اجتماعی در توانمندسازی مطالبه‌گری است. این دیالکتیک دیگر هگلی نیست، بکه گوروچی و چند اسلوبی است: این دیالکتیک صرفاً یک مقابله رو در روی بین دو طرف قضیه نیست بلکه شامل انواع گوناگونی از تخالف و تناقض گرفته تا دیالکتیک تکمیلی را شامل می‌شود. طرفین ذی‌نفع نیز محدود به دو طرف در یک مرزبندی با خطوط مشخص و

از پیش تعیین شده ساخت و کنش نیستند بلکه عنصر
سومی وفق هندسه سه تایی سیمل (که دکتر تنهایی
نیز بارها بر آن تأکید داشته) همواره می تواند نقشی
اثرگذار و بی بدیل در دامن زدن به آشوبهای اجتماعی و
یا فرونشاندن آتش خشم مطالبه گران ایفا کند. عنصر
سیمل می تواند شامل افراد، نهادهایی چون نهاد دین یا
آموزش، سازمانهایی چون دولت و قوه قضائیه، اتحادیه
های کارگری موازی یا مخالف با گروههای مطالبه گر،
جماعتیایی از کارفرمایان، دولت و وزارتخانه های تابعه،
نظام بانکی و یا حتی رویدادهای اجتماعی باشد. مثلاً
ممکن است مصلحت دولت یا نظام با منافع یکی از
گروههای مطالبه گری که دکتر تنهایی بر می شمارد،
هم راستا شود. در این صورت دولت یا نمایندگان مجلس
برای تحقق حقوق شهروندی می توانند دست بالاتری را
نسبت به گروههای اجتماعی و سمن های زنان، اتحادیه
های کارگران یا سندیکاهای صنفی معلمین، در چانه
زنی برای تحقق آن حقوق در برابر نهادهای قدرت پنهان
داشته باشند. با توجه به هندسه سه تایی سیمل،
تفسیری ها از دوقطبی سازی های ذهنی که جناب
طایفی دچار آنست نه به بقا و دوام نظام رأی می دهد
و نه به براندازی آن. جامعه شناسی تفسیری تحلیلی از
موقعیت عینی را در هم فراخوانی با پاره های ذهنی به
بار می نشانند. پارادایم تفسیری نه ایده آلیستی است و
نه رئالیستی بلکه پرگماتیستی یا عملگرایانه است. نکته
مهم در اینجا ایجاد فضای گفتمانی برای پشتیبانی از
منافع مشترک جمعی است. از این رو پارادایم تفسیری
می تواند یکی از کارآمدترین رویکردها در حل و فصل
معضلاتی باشد که جامعه امروزمین ما دچار آنهاست.

۸- پرداختن به مباحث معرفت‌شناختی نظریه یا واکاوی نسبت بین علوم زیستی و علوم اجتماعی که در بنیانهای نظری داروینیسیم اجتماعی اسپنسری، ساختی- کارکردی ها و ارگانیسیمیک ها به طرز چشمگیری متبلور است را به مجال دیگر وا می‌گذارم و مذاقه بیشتر در آن را به مرور فصول اول کتاب جامعه‌شناسی نظری دکتر تنهایی و نیز کتاب جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی نظریه او مؤکول کرده صرفاً به ذکر این پرسش رتوریک اکتفا می‌کنم که مگر جامعه‌شناسی چیزی جز پزشکی اجتماعی است که از نگاه پاتولوژیک به بررسی و واکاوی پدیده‌ها و مسائل اجتماعی در نرمالسی زیست‌جهان معانی پرداخته و به سوی مشاهده، توصیف و تحلیل فرامکتبی و سنجشگری انحرافات از معیار و سپس تبیین پارادایمی جامعه‌شناختی ره می‌پیماید؟! در این معنا استعاره پزشکی مورد نقد به معنای فروکاستن جامعه‌شناسی به علوم زیست‌شناختی و اعتبار بخشی به درمان کلینیکال مسائل اجتماعی نیست. البته با رجوع به منابع پرشمار تاریخ علم در می‌یابیم که همواره کنش متقابل بین شاخه‌های مختلف علوم بدون اولویت بخشی به یکی از میان سایرین وجود داشته و سبب هم‌افزایی هم بوده است.

۹- در پایان ضمن سپاس از منتقد گرامی که سبب بازاندیشی و مرور آموخته‌هایم شد، متواضعانه و صمیمانه فهرستی را که به ذهنم از نگاه‌شده‌های دکتر تنهایی در رابطه با موارد پیش‌گفته متبادر می‌شود، جهت مرور و رفع شبهات نسبت به «پارادایم تفسیری» (و تأکید می‌کنم نه شخص دکتر تنهایی، که شاگردی ایشان برایم به راستی فرصت مغتنم ارتقای دانش جامعه‌شناختی و

آگاهی بوده، نه دست و پا زدن در مرداب مرید و مرادی)
تقدیم جناب طایفی و همه خوانندگان این سطور کرده از
ایشان دعوت می‌کنم با مرور دستگاه نظری پروفیسور
بلومر و نگاشته‌های شاگرد او عنداللزوم به حک و اصلاح
نقد خود بر مبنای شناختی دقیق تر و رواتر از پارادایم
تفسیری بپردازد.

منابع:

- بلومر، هربرت. جامعه صنعتی: تحلیلی دیالکتیکی از
ساختار قدرت در آمریکا. ترجمه تنهایی و مدنی. نشر
دریای تنهایی و بهمن برنا. ۱۳۹۶.
- تنهایی، ح.ا. مدرنیته در گذار. پاره چهارم کتاب (ص ص
۵۱۷-۶۷۲). تهران: نشر علم. ۱۳۹۱.
- تنهایی، ح.ا. هربرت بلومر و کنش متقابل گرایبی نمادی:
نگاه اول. تهران: بهمن برنا. ۱۳۸۸.

استقلال روزنامه نگاری

نوام چامسکی
ترجمه مازیار ژالی تروجنی

مارک تواین نویسنده شهیر امریکایی در جمله معروفش بیان کرد: این لطف خداوند است که در این سرزمین از وجود سه چیز بینهایت گرانبها برخورداریم: آزادی بیان، وجدان بیدار، و ملاحظه کاری و احتیاط برای اینکه از دو تای اولی هرگز استفاده نکنیم.

جورج اورول نویسنده و روزنامه نگار انگلیسی در مقدمه کتاب قلعه حیوانات که هرگز چاپ نشده را به موضوع سانسور ادبی در انگلستان آزاد اختصاص می دهد و دلیلی برای این ملاحظه کاری ارائه می دهد: او می نویسد یک توافق ضمنی کلی وجود دارد مبنی بر اینکه به صلاح نیست به این واقعیت خاص یعنی

سانسورادبی پرداخته شود. این توافق ضمنی سانسوری نهان را بر اساس سنت حاکم تحمیل می‌کند؛ به طوری که «همه افراد روشنفکر بدون تردید می‌پذیرند» و هر کسی که سنت رایج را زیر سوال ببرد، خود به خود وادار به سکوت می‌شود. حتی اگر ممنوعیت رسمی وجود نداشته باشد.

ما شاهد اعمال مکرر این ملاحظه کاری و احتیاط در جوامع آزاد هستیم. تجاوز و تهاجم آمریکایی - انگلیسی به عراق را در نظر بگیرید که موردی است در زمینه تعرض، بدون هیچ بهانه معتبر.

این قانونی و مشروع است که بگوییم که جنگ عراق جنگی احمقانه و اشتباهی استراتژیک بود؛ حتی بنا به گفته ابوما (که به شدت مورد تحسین حزب لیبرال قرار گرفت) بزرگترین اشتباه استراتژیک در تاریخ اخیر سیاست خارجی ایالت متحده امریکا بود. هر چند که جنگ عراق یکی از جنایات قرن بودولی به صلاح نیست که این جنگ را جنایت قرن بگوییم حتی اگر دشمنان رسمی جنایاتی کمتری مرتکب شده باشند، تردیدی نیست که باید جنایات آنها را به این نام بخوانیم.

سنت حاکم به راحتی خود را با چنین تصویری مثل ایده ی یولسئزاس گرانت را نمی پذیرد که فکر می کرد هرگز جنگی خبیثانه تر از جنگی که آمریکا در مکزیک انجام داده وجود نداشته است که به موجب آن جنوب غربی ایالات متحده و کالیفرنیا را تسخیر کرد و بخاطر فقدان شجاعت اخلاقی برای استعفا بجای مشارکت در این جنایت ابراز شرمساری کرد.

تبعیت و تسلیم شدن به سنت حاکم تبعاتی دارد. پیام نه چندان ضمنی این است که ما باید تنها جنگ های

هوشمندانه ای داشته باشیم که اشتباه بزرگ نیستند، یعنی جنگ هایی که در اهدافشان موفق هستند. که براساس با سنت حاکم تعریف می شوند؛ حتی اگر در واقعیت جنگ هایی خبیثانه و جنایاتی بزرگ باشند. مثال های زیادی برای توضیح وجود دارد. در بعضی موارد، مثل جنایات قرن، این اعمال تقریباً بدون استثناً در محافل قابل احترام است.

یکی دیگر از جنبه های شناخته شده تبعیت از سنت حاکم تخصیص غیر جدی و گاه به گاه سنت شیطانی به دشمنان رسمی است. مثال تقریباً اتفاقی از مقاله نیویورک تایمز است که اکنون در مقابل من قرار دارد، که هشدار یک روزنامه نگار اقتصادی بسیار برجسته در مورد پوپولسیسم هوگو چاوز است. اهریمنی که در دهه ۹۰ انتخاب شد و با هر نهاد دمکراتیکی که سر راهش بود مبارزه می کرد.

با بازگشت به دنیای واقعی، آمریکا بود که با حمایت مشتاقانه نیویورک تایمز از کودتای نظامی برای براندازی دولت چاوز قبل از این که با خیزش مردمی سرنگون شود، پشتیبانی می کرد. همانند چاوز، که هر طور که در موردش فکر کنیم، او مرتب در انتخاباتی پیروز شد که از نظر ناظران بین المللی از جمله بنیاد کارتر عادلانه و منصفانه محسوب می شد. رئیس جمهور قبلی آمریکا، جیمی کارتر، گفت از ۹۲ انتخاباتی که ما بر آن نظارت داشتیم، فرآیند انتخاباتی ونزوئلا در جهان بهترین است؛ و ونزوئلا در دوره چاوز در نظر سنجی جهانی در مورد حمایت مردم از دولت و دموکراسی بالاترین درجه را دریافت کرد.

بی تردید در سال های چاوز کمبود نقد دمکراتیک

وجود داشته است، مثل سرکوب کانال RCTV که بسیاری آن را محکوم کردند. من هم موافقم و از جمله محکوم کنندگان بودم و باور داشتم که در جامعه آزاد ما چنین چیزی روی نمی دهد. اگر کانال معروفی در آمریکا از کودتای نظامی حمایت می کرد - همانطور که RCTV حمایت کرد - چند سال بعد سرکوب نمی شد؟ چون چنین چیزی نباید وجود داشته باشد پس مدیران اگر هنوز زنده باشند باید زندانی شوند. اما سنت حاکم به راحتی بر حقیقت چیره می شود.

قصور در ارائه اطلاعات مرتبط نیز دارای عواقبی است. احتمالاً آمریکایی ها باید بدانند که نظر سنجی هایی که توسط سازمان های رای گیری معتبر انجام شد، نشان می دهد که یک دهه پس از جنایت قرن، باور جهان این است که ایالت متحده آمریکا بزرگترین تهدید برای صلح جهانی است - هیچ رقیبی حتی به آمریکا نزدیک هم نیست. یقیناً ایران هم در چنین تفسیری از آمریکا رقیب او محسوب نمی شود. شاید وظیفه رسانه ها این باشد به جای مخفی کردن چنین چیزی، آن را همراه با معانی که در بر دارد و درس هایی که برای سیاست ارایه می دهد، برای مردم مطرح کنند. و باز هم فتور و سستی در وظیفه رسانه ها عواقبی به دنبال دارد.

مثال هایی مانند این ها فراوانند و به اندازه کافی جدی هستند؛ اما موردهای خیلی مهمتر و خطرتر نیز وجود دارد. مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶ در قدرتمند ترین کشور در تاریخ جهان را در نظر بگیرید. پوشش خبری گسترده و آموزنده بود.

مطابق با اصل روزنامه نگاری که «عینیت» به این

معنی است که روزنامه نگاران گزارش دقیقی از آنچه قدرتمندان می گویند و انجام می دهند بازتاب دهند، نه آن چیزهای که قدرتمندان می خواهند آنها را نادیده بگیرند و روزنامه نگاران نباید از آن چشم پوشی کنند ولی کاندید ها تقریباً همگی کاملاً از موضوعات اصلی اجتناب کردند و اصل عینیت روزنامه نگاری را نادیده گرفتند. این اصل ژورنالیستی حفظ می شود؛ حتی اگر سرنوشت گونه ای در معرض خطر باشد؛ همانگونه که هست؛ هم خطر پدید آمدن جنگ هسته ای و هم تهدید جدی فاجعه محیط زیستی وجود دارد.

بی توجهی در روز ۸ نوامبر - یک روز واقعا تاریخی - به اوج خود رسید. در آن روز دونالد ترامپ دو پیروزی بدست آورد. موضوع کم اهمیت تر پوشش رسانه ای فوق العاده ای دریافت کرد: به شکرانه ویژگی واپسگرایانه سیستم انتخاباتی آمریکا، او با تقریباً ۳ میلیون رای کمتر نسبت به رقیب خود، در انتخابات پیروز شد. پیروزی مهم دیگر او در سکوت واقعی قرار گرفت. ترامپ یک سال پیش در همایش مراکش، جایی که حدود ۲۰۰ کشور برای قرار دادن محتوای جدی در توافق نامه پاریس در مورد تغییرات آب و هوا گرد آمده بودند، پیروز شد.

در ۸ نوامبر دادگاه متوقف شد. باقی مانده کنفرانس به طور عمده به تلاش برای به دست آوردن امید اختصاص یافت. زیرا که بیرون رفتن ایالات متحده از این توافقنامه منجر به تخریب و افزایش شدید استفاده از سوخت فسیلی، زیر پا گذاشتن مقررات و رد تعهداتش برای کمک به کشورهای در حال توسعه برای رفتن به سوی انرژی های تجدیدپذیر می شد.

مهمترین دستور کار پیروزی ترامپ چشم اندازی برای زندگی انسان متمدن بود؛ به هر شکلی که ما می‌شناسیم. بر این اساس، پوشش رسانه‌ای تقریباً صفر بود. یعنی حفظ همان مفهوم عینیت همانطور که توسط شیوه‌ها و آموزه‌های قدرت تعیین می‌شود. مطبوعات واقعاً مستقل، وابستگی به قدرت و نفوذ اقتدار را رد می‌کنند، و سنت حاکم را که به سانسور نهان می‌پرداخت محکوم می‌کنند، این مسئله را که «مردم روشنفکر بدون تردید می‌پذیرند» را زیر سوال می‌برند، حجاب سانسور را پاره می‌کنند، اطلاعات و محدوده‌ای از ایده‌ها و عقاید را که پیش‌نیاز مشارکت مردم در زندگی سیاسی و اجتماعی است، در اختیار آنان قرار می‌دهند و فراتر از آن، بستری برای مردم فراهم می‌کنند تا در مورد موضوعاتی که برایشان اهمیت دارد به بحث و گفتگو بپردازند. به این روش، بنیانی برای جامعه‌ای حقیقتاً آزاد و دموکراتیک بنا می‌شود.

پاندورا مقصر است یا حوا؟ شاید هم...



علی اکبر حق پرست؛
نویسنده و روزنامه نگار



پیش از آنکه وارد بحث اصلی شوم و آن را مورد تحلیل و تفحص قرار دهم لازم می دانم سخنی کوتاه درباره اسطوره بیان دارم، پس چگونگی خلقت پاندورا و حوا را پی گیرم و در نهایت اینکه آیا این دو زن مقرر و گنه کارند؟ یا...

اسطوره؛ از حیث تعریف - کوتاه و مختصر- به افسانه هایی می گویند که نیمی حقیقی اند و نیمی غیرحقیقی، آمیخته ای ست از موضوعات زمینی و فرازمینی، تلفیقی است از نابوری ها و باورها؛ گاهی قابل لمس اند، آنجاکه در زندگی زمینی با سوژه های شان مواجه می شوی، و گاه چنان افسون گونه جلوه

می کنند که در باورها نمی گنجد. اسطوره تعریفهای جنبی هم دارد: مثلا اسطوره باورهای یک ملت است، تاریخ جوامع کهن است، فرهنگ یک جامعه است، و پشتوانه ای ست فرهنگی از بهر یک قوم و یک قبیله و یک ملت.

اسطوره پاندورا و چگونگی خلقت آن:

پاندورا در اساطیر یونان بنا بر روایات و افسانه های هزیود/هسیود (Heziod) (شاعر یونانی قرن هشتم قبل از میلاد که پدر شعر تعلیمی یونان دانسته شده است. شعر وی به نام کارها و روزها؛ بیان تجربه های روزانه وی در کشتزارها و مزارع است که با قه و افسانه و تمثیلات در آمیخته؛ شعر دیگر وی توگامی در به وجود آمدن خدایان و آفرینش جهان می باشد.) (فرهنگ فارسی، محمد معین) نخستین زنی می باشد که به کمک هفستوس؛ خدای آهنگری و آتنا؛ ایزدبانو جنگو به کمک خدایان دیگر و بنا به دستور زئوس؛ خدای خدایان خلق می گردد و هریک از خدایان او را به فتی می آراند و نیز زیبایی، ملاحظت، حزم و احتیاط و مهارت در کارهای دستی در اختیار او قرار می گیرد. با این همه هرمس؛ پیام آور زئوس و پیک رسمی ایزدان، دروغ و حيله گری را در قلب او جای می دهد، زئوس که می خواهد عقده درونی خویش را از برای اینکه پرومتئوس؛ آتش خدایان را برای زمینیان به ارمغان آورده است، بگشاید و مردمان را تنبیه نماید؛ به پاندورا ماموریتی می دهد؛ و این ماموریت در واقع اجرای تمیمی است که زئوس برای بدیختی و گرفتاری های بشر در نظر گرفته و به تایید دیگر خدایان می رسد. هسیود در

کتاب کارها و روزها نقل می کند: زئوس پاندورا را نزد اپیمته؛ برادر پرومتئوس به زمین فرستاد. پرومتئوس به برادر خود نصیحت کرده بود که از زئوس هیچ هدیه ای نپذیرد، ولی اپیمته که مجوب پاندورا شده بود، او را به همسری خویش برمی گزیند. پاندورا همراه خود یک جعبه یاسیویی دار، هرچندکه اپیمته از جعبه چیزی به میان نمی آورد که محتوی همه دردها و مائب است و سرپوشی که بر آن می باشد مانع فرار محتویات آن می شود. پاندورا به محض رسیدن به زمین و یافتن فرصت مناسب سرپوش جعبه را برداشته و همه محتویات آن میان افراد بشر پراکنده می گردد، تنها امید که در ته جعبه یا سبو قرار دارد از آن بیرون نمی رود، شاید به این علت که پاندورا سرپوش را مجددا بر روی جعبه می نهد. (فرهنگ اساطیر یونان و روم - پی یرگریمال - ۶۷۹)

کتاب اساطیر یونان نوشته ف. ژیران ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، راجع به پاندورا با کمی تغییر چنین آورده است: تا هنگامی که کروئوس فرمانروایی می کرد ایزدان و آدمیان با تفاهم متقابل می زیستند. همچنان که هسیود آورده است: در آن روزها خوراک مشترک بود؛ انسانها و ایزدان در کنار هم می نشستند، با فراز آمدن ایزدان وضعیت کوه المپ تغییر کرد و زئوس اقتدار ایزدی خود را بر انسان تحمیل کرد. بخصوص وقتی زوس اطلاع یافت که پرومتئوس آتش را از بهر انسان آورده، تصمیم گرفت آدمیان را به فلاکتی نو در اندازد. به هفستوس فرمان می دهد تا گل رُس و آب درهم آمیزد و پیکره زنی را نقش بزند. نیروی حیات در آن بدمد و آوایی انسانی بدو ببخشد. هفستوس نقش

باکره ای را می زند که زیبایی اش خیره کننده است و همتای ایزدبانوان نامیراست؛ ایزدان هم هدایای ویژه ای نثار این آفریده نو می کنند که پاندورا نام گرفته، در این نوشته هم آمده است، هرمس حيله گری و دروغ گویی را در قلب پاندورا جای می دهد. ((ص ۴۷)

حوا؛ دیگر زنی است که در تورات نحوه خلقت اش ذکر گردیده است. کتاب تجلی اسطوره در شعر حاف در خصوص آفرینش و خلقت حوا چنین آورده است: چون آدم را بیافرید، او را به بهشت فرستاد و گفت: این بهشت ترا دادم و او را به بهشت اندر بداشت. پس خدای تعالی خواست که از آدم نیز خلقی بیافریند همچون آدم. پس چون آدم بخفت و خواب بر وی غلبه کرد... خدای عزوجل مر حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید به قدرت خویش، خلقی چون... (ص ۱۴) کتاب فرهنگ نمادها، جلد سوم در مورد معنای لغوی حوا در زبان سومرمی گوید: حوا در زبان سومری؛ ایزدبانو نین تی است. نین تی؛ به معنای بانو که واژه ننه از آن ماخوذ است. و تی به معنی حیات بخش یا حوا می دهد. در من تی به معنی دنده هم می باشد. پس واژه ترکیبی نین تی؛ به معنی بانوی حیات بخش و همچنین معنی بانویی که از دنده ی چپ خلق گردیده و خلقت یافته است می دهد. این قدیمی ترین جناس در مورد واژه تی به معنی حیات بخش و خلقت حوا از دنده آدم بوده و آمده است (فرهنگ نمادها، جلد سوم، ص ۳۶)

سفر پیدایش در مورد چگونگی خلقت حوا اینگونه می گوید: خداوند خوابی گران بر آدم مستولی گردانید، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند از آن دنده آدم زنی را بنهاد و وی را به نزد آدم

آورد (سفر پیدایش ۳-۲۱؛ ۳). در قرآن نام حوا نیامده فقط در چند مورد از نقش واحدی که همسرش را خداوند از او آفریده سخن رفت (نسا ۱ و اعراف ۱۸۹) در فرهنگ فارسی تالیف غلامرضا انصاف پور حوا را چنین معنا شده است: از ور فلکی است با هیاتی متشکل از ۲۴ ستاره، که پیکره زنی را می نمایاند که ماری در دست دارد، نیز ححوا؛ زن گندمگون هم معنا شده است.

نگاهی تحلیلی به اسطوره پاندورا

در اسطوره پاندورا هرچند بشر به رغم خواسته خدایان از منافع آتش بهره مند می شود، اینک به رغم خواسته پرومئوس از طریق پاندورا بدبختی هایش بر او فرستاده می شود. زن تاوان آتش است و هرگز نمی توان از دخول نمادها در درون اسطوره ها جلوگیری کرد. پاندورا دوسویگی آتش را نشان می دهد، آتش هرچندکه به انسان قدرتی عیم بخشیده اما ممکن است بسته به اینکه گرایش انسان مستقیم باشد یا انحرافی، موجب بدبختی یا خوشبختی اش شود، اغلب زنان هستند که آتش را به طرف بدبختی می چرخانند. آتش در من نماد عشق است که تمام بشریت انتار آن را دارد هرچندکه از آن رنج می کشد. انسان که از آتش خدایان شادمان است از زخم سوختگی از آتش هوس همواره در عذاب می باشد و پاندورا را نماد آتش هوس هایی است که بدبختی انسان را باعث می شود. (فرهنگ نمادها، جلد دوم)

نگاهی تحلیلی به اسطوره حوا، آدم و حوا شناختی تجربی از خدا داشتند و خدا با آنان سخن می گفت و بر آنان تجلی می کرد. آنها از تمامی دغدغه ها بری

بودند و می توانستند وقت خود را به مراقبه و مشاهده تخصیص دهند. هر دوی آنان از یک قالب اند به گونه ای که وقتی آدم در خواب است، حوا از دنده چپ او بیرون کشیده می شود. (یقین از این بعد اسطوره ای است که به باور برخی مردمان فرمانبرداری زن از مرد یک امر آسمانی ست. در من آیا مَثَل از دنده چپ پاشده، یا اینکه بر دنده چپ افتاده، برگرفته از این اسطوره نیست؟) حوا در تورات چنانکه آمده اولین زن، اولین همسر و اولین مادر آدمیان ملحوظ شده است، و با نگاه به حوا در درون آدم (که از دیدگاه فلسفی گوستاو یونگ، حوا بخش زنان مرد می باشد و آنیما خوانده می شود.) بی گمان وی نماد عامل زنانه در مرد خواهد بود. مرد در درون خود اکنون یک ذات دارد و یک روح، که همانا حوا می باشد، زیرا روح را مونث به شمار آید (به خطبه هایی بر سفر پیدایش، ۴: ۱۵) رجوع شود. حوا که به معنای احساسات و عامل غیرعقلانی انسان است و با این فر که تنها این بخش از روح تسلیم فریب می شود و گناه بزرگ برگردن حوا می افتد، از اینجاست که روح از ذات جدا می گردد. انسان در تمامیت خود گناه می کند، زیرا روح و ذات گناه را پذیرفته اند. در ارتکاب این گناه نقش اول را روح برعهده داشته و ذات آن را مشروع دانسته و دلیل ذات بر نقش اول که روح مرتکب گناه گردید، همانا بر این می داند که اغواگر برای رسیدن به منظور نمی توانسته مستقیم به ذات خطاب کند، بلکه می بایست روح را به این عمل وادارد. این موضوع از لحاظ جنسیتی هم مطرح می گردد، همچنانکه گناه نزدیکی برگردن حوا می افتد، وقتی حوا معنی زن و جسم و شهوت را در

خود دارد، شاید از همین ناحیه است که زن ستیزی شروع می شود و لعنت زنان به توسط آبا الاولین ورت می گیرد. بی تردید از همین جاست که آبااولین زن را ناق العقل دانسته و او را نماد خاستگاه دردهای بشریمی پندارند. پاندورا اگرچه به دستور زئوس در اساطیر یونان آفریده می شود و حوا از دنده چپ آدم توسط خدا (آنچنانکه تورات می گوید) اما نهادشان بر اساس دسیسه و حيله گری ست. در اساطیر یونان به رغم خواسته پرومتئوس از طریق پاندورا بدبختی ها بر او فرستاده می شود، و از بهر پرومتئوس مشخ می گردد این زن تاوان آتشی ست که از برای آدمیان آورده است. گرایش انسان به سمت و سوی آتش چه مستقیم و چه انحرافی، هم موجب خوشبختی اش می شود و هم موجب بدبختی اش، و اغلب زنان هستند که آتش را به طرف بدبختی می چرخانند. آتش از آنجاکه نماد عشق است، بشریت همواره انتظار آن را دارد، هرچند از آن رنج می کشد، اما باز از آتش خدایان شادمان است. چه از زخم سوختگی از آتش هوس دچار عذاب می گردد. حال گیریم پاندورا و حوا نماد آتش و هوس هایی هستند که بدبختی انسان را باعث گردیده، و گیریم که نهادشان فتنه انگیز؟! آیا می توان این دو زن به جرم اینکه اینگونه خلق شده اند مورد ملامت و شماتت قرار داد؟ آیا می شود به علت اینکه زن از دنده آدم برآمده کوچک و حقیر شمرد و او را به دیده یک فرمانبردار نگاه کرد؟ پاندورا آفریده می شود تا زوس توسط وی کینه و عقده درونی اش را بر سر افراد بشر خالی کند، و خدای تورات از بهر قدرت نمایی و اقتدار، و از آنجا که می خواهد توانایی خویش را به

رخ بکشد حوا خلق می کند. آفرینش این دو زن به گونه ای می باشد که آفرینندگان شان در آنها آتش عشق و هوس همچنان شعله ور نگه می دارند تا از این رهگذر انسان تنبیه شود (بنا به خواسته زئوس))، و یا انسان بهشتی بماند (مثل آنچه خدای تورات می خواهد) اما اینجا سوالی پیش می آید مبنی بر اینکه چرا خدایان از روی کینه و قدرت دست به ساختار چنین زنانی می زنند؟ و آیا مردمی که زنان را حيله گر و فتنه انگیز می پندارد، و آنانرا ناقص العقل به شمار می آورند و یک فرمانبردار صرف تلقی می کنند برگرفته از آن چیزی نیست که در اسطوره پاندورا و حوا آمده است؟ مگر حوا آفریده نگردید تا بخشی از مرد که همانا بخش زنان درونی مرد است پر نماید؟ متأسفانه اسطوره پاندورا و آدم و حوا باع گردیده اند تا آباالوالین به چشم حقارت به این دو زن نگاه کنند و همین نگاه های غلط و احساسی و در پاره ای موارد تعصبی و کورکورانه و دگماتیسم نسبت به زن امروز هم آن را شاهد باشیم. تازه از کجا معلوم گشودن پای زن در حوزه رب المثل بر همین دیدگاه استوار نباشد؟

صادق هدایت، عشق و هبوط

علی آتشی؛
نویسنده و روزنامه نگار

دو چشم، باهوش آدمی در پوزه پشم آلود سگ ولگرد می درخشید. در ته چشم های او یک روح آدمی دیده می شد.

سگ ولگرد هدایت، روی دیگر انسان رانده شده از بهشت است؛ تاوانی که به جرم کشش شهوانی و وقوع گناه نخستین باید می پرداخت. پات، سگ از همه جا رانده که از حیث نژاد، حامل ژن های برتری از تبار اعیان زادگان اسکاتلندیست روزگاری را به شیوه اجداد اشراف زاده اش زیسته و حالا به اتهام همخوابگی با ماده سگی هرجایی، مغضوب خداوندگار خویش است. جرمی که بناست به مکافاتش بار همه آفرینش، یعنی "زندگی کردن" را به

دوش بکشد.

و کیست که لحظه ای به دفاعیات انسان رانده شده از بهشت گوش فرادهد؟

چه کسی خواهد پرسید وجود این نیروی رباینده شهبانی را کدام آفریدگار در وجود او نهاده؟

آیا به راستی مجازات زیستن آن هم به گونه ای شکنجه وار برای انسان حکمی ست عادلانه در برابر جرم نافرمانی؟ آیا منصفانه است مخلوقی را به دلیل تن دادن به این فرمان هستی، به دار زیستن سپرد؟

اگر قوه مافوق دنیای خارجی او را به گناه نخستین وا داشته بود حالا تقصیر این موجود سگ نمای تابع طبیعت چیست؟

سگ ولگرد داستان تظلم و دادخواهی انسان است؛ موجودی که در پی خشم آفریدگار به اسفل السافلین زیستن هبوط کرده است و باید زندگی را با همه اعمال شاقه اش، با همه مصائب اش و با همه رنج ها و شکنجه هایش تجربه کند، بی آنکه کسی تسلیش دهد یا دست کم سنگ صبور رنجنامه اش باشد. و اینها پایان ماجرای غم انگیز او نیست. حالا نوبت به ابلیس است که با مهربانی، ابتدا او را از همه قیدها و قلاوه ها برهاند و سپس تپپای خشک نافرمانی را به گرده اش بنوازد:

«... بعد با دو دست قلاوه او را باز کرد. چقدر احساس راحتی می کرد! مثل اینکه همه مسئولیت ها، قیدها و وظیفه ها را از گردن پات برداشتند. ولی همینکه دوباره دمش را تکان داد لگد محکمی به پهلویش خورد و ناله کنان دور شد.»

هدایت نویسنده ایست که از انتهای رومانتیسم قرن هجدهمی آغاز می شود، از دالان شوالیه گری های

عاشقانه عبور می کند و در سیاهی و فرجام تلخ عشق به پایان می رسد. هدایت راوی داستان انسان افتاده در مهلکه عشق است. انسان هدایت موجودی که می خواهد حس پرستش و تقدس خواهی خود را پای «دیگری» خرج کند. اما به نظر می آید کالایش به کار هیچکس نمی آید. از این روست که افسون عشق و طلسم فریبنده پرستش در چشم برهم زدنی در یک تباهی و کرخی ناامیدکننده به خاکستر می نشیند.

مجموعه داستان های سگ ولگرد، روایتی از «آخرین نگاه سرد خدایان» است که در پی ساعت ها انتظار و دلهره ی عشق می آید. هدایت می کوشد پرده زیبا و سایه های فزیبای رومانتسیم خیالی را کنار بزند و به بیان یک واقعیت تلخ از این عشق مقدس بگوید. کار هدایت، در حقیقت، تقدس زدایی از عشق است. و این همان تصویر ناتورالیستی انسان است؛ یک واقعیت مکدرکننده و هول آور که زخمی را در روح انسان به وجود می آورد که در انزوا و تنهایی روح او را می خراشد.

عبور اتومبیل دان ژوان و خانم حسن در یک رابطه عاشقانه از جلوی چشم راوی، جسد سرد فرزند دوست مرحوم شریف زیر ملافه سفید در ایوان، نگاه سرد عارف به کاتیا معشوقه خود در همراهی با عشق تازه اش و تجزیه بدن مومیایی سیمویه ... همه نمونه هایی از خاکسترهای به جا مانده از شراره های پرفروغ و سوزان عشق هایی ست که زمانی تصور می رفته تا چرخ دنیا می چرخد نامیرا و جاودان خواهد بود. چیزی که اکنون در آنی فرو می پاشد و لحظه ای بعد چنان در وادی نابودی فرو می رود گو اینکه نه کوزه گری وجود داشته، نه کوزه خری و کوزه فروشی.

از سیمویه، شوالیه عاشق پیشه عهد ساسانی، تنها مرده ریگی از یال و کویال و جامه ای زربفت باقی می ماند که تنها به کار باستان شناسان می آید و موزه مترو پولیتن آمریکا.

هدایت افسون عشق را پناهگاه بشر در مقابل نکبت زیستن می بیند. اما بشر نمی داند که عشق کلاهی است که طبیعت بر سر او می گذارد تا چرخ چرخه بقا همچنان بچرخد. عشق از نگاه هدایت امری مقدس و الهه گون نیست، دام طبیعت است برای سیکل کسالت بار تولید مثل. و بشر غافل از آن است که همین کلاه کشی و کلاهبرداری طبیعت است که حیات را جاری نگاه می دارد. سرخوردگی هدایت از آن روست که طبیعت، انسان را به مترسکی بی اراده بدل کرده است که بی چون و چرا تن به این بازی هرزه و پوچ می دهد تا این دور بی پایان تولید مثل تا ابد ادامه یابد:

«نیروی قوی تر از نیروی اراده و آبرو و همه مترسک هایی که جامعه، دور او درست کرده بود هاسمیک (انسان) را توی دالان پانسیون راند.»

و این درحالیست که انسان این کشش را امری مقدس و فراحیوانی می پندارد.

برای هدایت انسان دو هبوط بزرگ را از سرگذرانده است. یکبار هبوط از خلدبرین گمشده و دیگری سقوط از رجم مادر. هدایت این دو را سقوط های مرگبار هستی می پندارد. از این روست که هدایت همچنان در نوستالژی بهشت گمشده ی پیش از هبوط از زهدان مادر به سر می برد و در آرزوی بازگشت به بطن مادر و گورستان سرد دنیای ازل و ابدیست.

توسعه پایدار و زنان توان یاب

ایرن واعظ زاده ؛
کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی

توسعه پایدار مفهومی پیچیده است که جنبه های مختلفی را در بر گرفته و زمانی در یک جامعه تحقق خواهد یافت که با مشارکت و همکاری تمام گروه های اجتماعی اجرا گردد.

به جرات می توان گفت یکی از دلایل افزایش مشکلات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی ما، ناشی از عدم مشارکت دادن گروه ها و خرده گروه های مختلف اجتماعی و توانمند است که بی توجهی و نادیده انگاشتن این نیروی کار و منابع انسانی مستعد نه تنها جامعه را در مسیر توسعه پایدار هدایت نمی کند بلکه سبب تاخیر

در رسیدن به اهداف توسعه می‌گردد. زنان توان یاب از جمله این گروه‌ها هستند که با وجود توان مندی‌های بسیاری که دارند، برچسب ناتوانی بر آنان زده و به حاشیه رانده می‌شوند.

محسن عباسپور؛ منتقد اجتماعی در این باره می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های اساسی جوامعی که به سمت توسعه در حرکت هستند این است که خرده‌گروه‌های مختلف اجتماعی در هر طبقه جایگاه اجتماعی ویژه‌ی خود را دارند و این مسئله از شاخصه‌های اساسی جوامعی می‌باشد که به سمت توسعه در حرکت هستند (چه جوامع توسعه یافته و چه جوامع در حال توسعه)».

وی ادامه می‌دهد: «زنان توان یاب هم یکی از همین خرده‌گروه‌های اجتماعی هستند که می‌توانیم با شناخت بر وضعیت آن‌ها، این وضعیت را به عنوان یک شاخص برای رصد سطح توسعه‌ی اجتماعی آن جامعه در نظر بگیریم. ما با یک نگاه معمول و همچنین با قرار دادن عینک‌های آماری به چشم، به وضوح می‌بینیم که علی‌رغم بسیاری از تلاش‌های پراکنده، این خرده‌گروه‌های اجتماعی از وضعیت مناسب و در خور خودش برخوردار نیست؛ در واقع همان‌طور که نظام اجتماعی ما عقیم و عاجز از احقاق حق و پرداخت سرمایه‌های اجتماعی به خرده‌گروه‌های متعدد می‌باشد، این مورد خاص هم شاهد هستیم که سبب تداوم چنین وضعیتی شده است.»

عباسپور در پایان می‌افزاید: «اگر بخواهیم به راه برون‌رفت از این وضعیت فکر کنیم، به جای تاکید و تکیه‌ی صرف بر احقاق حق خرده‌گروه اجتماعی زنان توان یاب، بایستی تاکید و تکیه را به سمت مسئله مند نمودن و

برطرف کردن عیوب مستتر در ساختارهای مختلف اجتماعی حرکت دهیم.»

در عصر حاضر اگر جامعه ای بخواهد به سمت توسعه و تعالی گام بردارد، بایستی علاوه بر ضرورت در نظر گرفتن شاخص های توسعه، تاکید بر عواملی همچون حق تصمیم گیری، دسترسی به منابع و فرصت های برابر، توانایی برای تاثیر گذاشتن بر تغییرات اجتماعی، اقتصادی در سطح ملی و بین المللی در بحث توانمندسازی اقلیت ها و گروه های خاص (در اینجا زنان توان یاب) را نیز مورد توجه قرار دهد؛ در واقع می توان گفت اگر در جامعه ای مواردی مانند ضریب با سوادی، تندرستی، شاخص های تغذیه و تامین مسکن و ... افزایش یابد اما توزیع آن میان گروه های گوناگون جامعه متعادل و یکسان نباشد، توسعه در آن جامعه صورت نگرفته است. یکی از ابزارهای افزایش حضور و مشارکت زنان توان یاب در تمام مولفه های توسعه پایدار (اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی) توانمندسازی این قشر می باشد که برای رسیدن به این هدف باید پنج مرحله ی ایجاد رفاه نسبی، دسترسی به منابع، آگاهی، مشارکت و کنترل (توازن قدرت بین زنان و مردان) را طی نمود.

هم اینک در کشورهای جهان سوم نظیر ایران، توانمندسازی زنان توان یاب، نیازمند یک حرکت همه جانبه است که مواردی همچون اصلاحات فرهنگی، اجتماعی، ساختار حقوقی و تغییر تدریجی باورها و ارزش ها و همچنین برنامه ریزی از پایین به بالا را به دنبال داشته باشد.

مهتا بذرافکن؛ جامعه شناس اذعان می دارد: « توسعه پایدار فرایندی است همگانی که همه اقشار جامعه را در بر

گرفته و هیچ استثنایی را بر نمی‌تابد. این جهان شمول بودن بیش از هر چیز به تغییر نگرش ما به زندگی مرتبط است. یکی از مهم‌ترین ارکان این فراآیند توانمندسازی برای برابری و غلبه بر فقر است که تمامی افراد و حتی کل حیات و کره‌ی زمین را در بر می‌گیرد. زنان توان‌یاب نیز از گروه‌هایی هستند که در این مسیر باید به طور جدی به آن‌ها پرداخته شود. اما نکته‌ی بسیار مهم در مورد این افراد این است که برای توانمندسازی آنان، علاوه بر خودشان، جامعه هم می‌بایست تغییر نگرش دهد؛ در واقع آنچه در خصوص این دسته از افراد نیاز به تغییر دارد، نگرش مردم به این امر می‌باشد که توان‌یابان نیز قادرند همانند انسان‌های معمولی زندگی کرده و در مسیر توسعه پایدار پیش روند و تنها چیزی که این قشر نیازمند آن است، تسهیل‌گری می‌باشد. «

این مدرس دانشگاه چنین ادامه می‌دهد: «تسهیل‌گری بدین معنا که در ساخت و ساز و زیرساخت‌ها، زنان توان‌یاب دیده شده و جامعه بنا را بر این بگذارد که این گروه از جامعه نیاز به ترحم نداشته بلکه نیاز به امکانات برای استفاده از ظرفیت و توانایی‌های خود دارند و این مسئله مهم‌ترین رکن توانمندسازی توان‌یابان در مسیر توسعه پایدار است و مدل اجتماعی حمایت از توان‌یابان نیز بر همین مورد تاکید می‌نماید.»

بذرافکن می‌گوید: «از آنجا که جنبه‌ی اساسی توسعه پایدار، رفع نابرابری در جوامع می‌باشد، مدل اجتماعی حمایت از توان‌یابان نیز دربرگیرنده‌ی مبارزه برای برابری و مبارزه بر علیه به حاشیه راندن این افراد است. در این مدل به توانمند ساختن این افراد جهت تصمیم‌گیری و دادن فرصت زندگی برای رفتن به سمت کمال

تاکید شده است. همچنین این مدل بر ایجاد تغییرات مورد نیاز توان یابان در جامعه متمرکز شده که شامل مواردی همچون تغییر نگرش مثبت جامعه نسبت به توان یابان، تغییر نگرش توان یابان نسبت به خود و تقویت اعتماد به نفس آن ها، بها دادن به کیفیت زندگی کسانی که با نوعی اختلال مواجه هستند، حمایت اجتماعی در برخورد با موانعی مانند تبعیض در استفاده از امکانات عمومی جامعه، در اختیار قرار دادن امکانات ارتقا و بالا بردن سطح اطلاعات عمومی این افراد نسبت به نوع عارضه جسمانی خود و همچنین اطلاعات مردم نسبت به مسئله ی نقص جسمی، بهبود بخشیدن به امکانات فیزیکی موجود و از همه مهم تر، در نظر گرفتن حقوق قشر مزبور در برنامه های توسعه پایدار از موارد ویژه در زیرساختها است.»

داشتن جهانی پایدار و جامع برای تمامی افراد جامعه، مستلزم مشارکت کامل همه اقشار و گروه ها با توانایی های مختلف است؛ لذا حضور زنان توان یاب نیز تضمین کننده ی توسعه پایدار بوده و تاکید و توجه بر حضور فعال و سازنده ی آن ها در جامعه به عنوان یکی از شاخصه ها و نشانه های رشد آن جامعه به صورت یک اصل اساسی ضرورت میابد.

با توجه به آنچه شرح آن رفت، انتظار می رود مسئولان و دولت مردان کشور به نقش و جایگاه مهم و موثر این قشر توانای جامعه در تحقق و پایدارسازی فرآیند توسعه پی برده و با تدوین و برنامه ریزی های صحیح و مناسب برای دست یافتن به توسعه متوازن و پایدار و همینطور تلاش در جهت زیست موثر اجتماعی، زمینه ی لازم را برای حرکت این اقلیت فراهم سازند

مجموعه رسانه های هامون



نامنامه
تعامون
فصلنامه فرهنگی هنری

ارغنون
هامون
النامه علوم انسانی

نشانی دفتر مرکزی: استان بوشهر - شهرستان دشتستان
www.hamooniran.ir